

فصل پنجم

اصلاح طلبان کیانند آنها را پیدا کرده دست بدست هم داده کاری از پیش ببریم من این مطلب را که بشما میگویم باحسدی نگفته‌ام مگر بکنفر که آنهم رفیق شما است و او ملك المتكلمين است شما دونفر ناخوش نیستید دلتان میخواهد کار اساسی بشود ولی باید بدانید که اگر موفقیتی حاصل گردد فقط بدست اشخاص صحیح با اطلاع ممکن است بشود و گرنه بدست چهار نفر محرم از همه جا بیخبر چه طرفی بسته میشود باید همه دست دولت شد و بارجال دولتی که هواخواه عدل و دادند مساعدت کرده آنها را از علت مطمئن ساخته دست بکار زد. در اینحال ملك المتكلمين هم وارد شده صحبت ما طولانی میگردد و باینجاست منتهی میشود که باید میان آقا سید محمد طباطبائی و اتابك اعظم الفت و ادب بتوان نتیجه گرفت و مقرر میگردد که ملك المتكلمين واسطه حصول این مقصود بوده باشد و او سید را برای ملاقات عین الدوله حاضر نماید و باید دانست که در این ایام اتابك حاضر شده است مجلسی در دربار اعظم منعقد ساخته از تمام علمای طهران و رجال دولت دعوت نموده در آن مجلس تأسیس عدالتخانه را عنوان نماید و بواسطه خلف شدید که میانه امام جمعه و شیخ فضل الله با حوزه اسلامی هست جمع میان این دو دسته ممکن نمیشود آقایان حوزه اسلامی تصور میکنند این تدبیری است از طرف دولتیان میخواهند این مجلس را منعقد کنند و همرا دعوت نمایند اگر یکطرف نیایند بگویند چون یکطرف حاضر نمیشود دولت ناچار است ملاحظه آنها را هم داشته باشد و اگر هر دو دسته آمدند لابد در مجلس میان آنها نزاع میشود آنها بجان یکدیگر میافتند و دولتیان آسوده میگردند بهر صورت اتابك اعظم با آقا سید عبدالله و آقا سید محمد پیغام میدهد در این مجلس باید همه علما حاضر باشند آقایان جداً انکار کرده و میگویند اگر مخالفین بیایند ما نخواهیم آمد چند روز این کشمکش طول میکشد و آقا سید محمد کمال ضدیت را با اتابك اظهار میدارد آنچه خواسته اند او را ساکت کنند صورت نگرفته است حتی آنکه یکروز شعاع السلطنه پسر شاه از آقا سید محمد بخانه خود دعوت کرده و قرار داده است اتابك اعظم بیاید آنجا او را ملاقات کند آقا سید محمد بخانه شعاع السلطنه میرود میفهمد مقصود از این دعوت چیست پیش از آمدن اتابك روانه میگردد و اصرار شعاع السلطنه

نقشه تازه دولتیان

فایده نصیبخشد اتابك و اردمیشود از رفتن سید دلتنگ شده میپرسد که چارفت میگویند بمنزل کامران میرزا برادرشاه (کامران میرزا تازه سپهسالار شده است) اتابك بینفاصله بمنزل سپهسالار میرود که سید را آنجا ملاقات کند و باینکه بهم بر میخورند سید برای صحبت داشتن با او حاضر نمیشود در اینحال احتشام السلطنه دامن بر کمر زده میخواست بتوسط نگارنده و ملك المتكلمين اتابك و طباطبائی را صلح بدهد و خدمت بزرگی بatabك نموده باشد و هم باید دانست که در این ایام اغتشاش مرکز حواس رجال دولت را مختل ساخته خصوصاً که بواسطه بی پولی کار دولت بسختی کشیده و راه چاره از تمام جهات بسته شده است خواسته اند مجدداً از دولت روس قرضی بنمایند صورت نگرفته خواسته اند از انگلیس بگیرند آنها هم بعد از اطمینان از اینکه روسها قرض نخواهند داد جواب یأس داده اند از بعضی دول دیگر خواسته اند قرض کنند آنها هم بملاحظه روس و انگلیس نداده اند از یکطرف دولت عثمانی در سرحد آذربایجان پیشقدمی کرده آنچه میخواستند او را رد کنند نمیشود ناچار بروس و انگلیس متوسل میشوند که آنها اقدام کرده او را عقب بنشانند آنها هم مسلم است در این وساطت استفاده خواهند کرد و همه بر ضرر حال و استقبال مملکت تمام میشود سرحدات دیگر بواسطه انقلاب مرکز و گرفتاری دولت بکشمکش با ملت همه جا در حال اغتشاش است انگلیسها در سرحد سیستان و در خلیج فارس خود را قادر مطلق دانسته هر چه میخواستند میکنند روسها از سرحدات گرفته تا مرکز همه جا فعال مایشاء هستند داخله مملکت بواسطه تعدی حکام و نبودن قانون مجازات در حال انقلابست روزنامه های فارسی مخصوصاً حبل المتین هر هفته داد سخن میدهند و راجع بلزوم قبول نمودن دولت مقاصد ملی را از اجرای قانون مساوات و تأسیس عدالتخانه آنچه لازمه نگارش است مینگارند در شهر طهران شبها اوراق زیاد منتشر میشود پر از نکوهش رجال دولت و روحانیان که چرا در مقام اجرای قانون مساوات که حیات ملت و دولت بآن بسته است مسامحه دارند بعضی از اشخاص منور الفکر تصور میکنند جلو گیری نکردن اتابك از روزنامه ها باینکه میتوانند جلو گیری کنند دلیل است که او شخصاً مایل است پای عدالت و قانون در میان بیاید ولی بجهاتی

خودداری میکند:

۱- آنکه جمعی از رجال دولت که ولیعهد مملکت در رأس آنها واقع است با او غرض شخصی دارند و حرف آنها در وجود شاه اثر دارد میترسد که آنها خاطر شاه را آزرده کرده صدارتش از دستش برود.

۲- آنکه ملتفت شده است در این پیش آمدها دست طرفداران میرزا علی اصغر خان داخل است چه از وزراء و چه از علماء و چه از تجار و با اقدام کردن او با اجرای دستخط شاه آنها دست بر نمیدارند و مقصد خود را که بر هم زدن صدارت او و آوردن امین السلطانست بهر بیانه باشد تعقیب خواهند کرد.

۳- آنکه اختلاف کلمه روحانیان را در مرکز و ولایات با جهل ملت و ضعف دولت مشاهده نموده میترسد اگر سست شده تسلیم یکدسته از روحانیان بشود نتواند از هیجان مخالفین آنها جلوگیری کند کار بهرج و مرج بکشد و بیگانگان استفاده نمایند و البته این عقیده اشخاصی است که بانابك اعظم خوش بین هستند و او را مرد عاقل و وطن دوست تصور مینمایند.

اینک برگردیم برشته مصاحبه با احتشام السلطنه بدیهی است احتشام السلطنه بهیچ عنوان نمیتواند مقصدی را که دارد بدست نگارنده و ملك المتكلمين اجرا کند مگر آنکه ما را اطمینان بدهد که با این اقدام بمقصد اصلی خواهیم رسید او هم در این زمینه هر چه میتواند صحبت میدارد و وعده میدهد در پایان مجلس از نگارنده میخواهد ملاقاتی از نیرالدوله بنمایم میگویم برای چه میگوید چون حاکم شهر است با ما در اینکار همراه باشد بهتر است من با او و بلکه بانابك اعظم گفته ام که با شما و ملك المتكلمين در اجرای این مقصود همدست خواهیم شد از این بیان معلوم میشود نقشه تازه کشیده شده تا بدست آزادیخواهان از طرفیت طباطبائی با اتابك جلوگیری شود بلکه او را بجانب خود ببرند و سایر اعضای حوزه اسلامی را که کمتر مقصد آزادیخواهی دارند بهر صورت ممکن باشد مقهور بسازند ولی نظر بسابقه آزادیخواهی احتشام السلطنه در دخالت او در کار این نقشه دیده نمیشود بلکه فقط نظر او در ظاهر لزوم تفكیک

نقشه تازه دولتیان

آزادبخواهان حقیقی است از روحانی نمایان که دخالت آنها در امر سیاست بعقیده عموم آزادبخواهان مضر است و اگر مساعدتی بآنها میشود برای پیشرفت مقصد میباشد تاوقت معین بهر صورت قرار میشود ملاقاتی از نیرالدوله بشود در صورتیکه نگرانی دارم و حیرت میکنم که شاهزاده نیرالدوله آزادبخواه و عدالت پرور شده باشد گاهی تصور میکنم احتشام السلطنه را فریب داده باشند و میخواهند بدست او اقدامات مآرایی نمایند و یا آنکه مآرا از اقدامات برضد دولتیان باز دارند خصوصاً که یکدفعه از دست احتشام السلطنه و عملیات او در کار معارف صدمه خورده ام و نمیباید احتیاط را از دست بدهم ولی علاقمندی رسیدن بمقصد این اندیشهها را عقیم میگذارد بهر حال عصر آن روز نیرالدوله را ملاقات میکنم میپرسد از آقایان چه خبر دارید کار عدالتخانه بکجا انجامید میگویم عادل عدل میخواهد ما هنوز عادل نیستیم چگونه میشود هوس عدالتخانه داشته باشیم میگوید پس این حرفها کدام است که میزنند میگویم اشتباهی کاذبست ولی خیال نکنید همه اینطور هستیم خیر در میان ما هم اشخاصی هستند که برآستی هواخواه عدل و دادند میگوید آقا سید محمد اینطور است ولی ریش او هم بدست اولاد او است که آنها هم از جنس دیگرانند و این برای او عیب بزرگی است بعد از آن راجع باوضاع دولت و ملت و مقتضیات وقت در اصلاح امور مملکت مذاکره طولانی میشود در نتیجه مقرر میگردد نگارنده بعضی از آقایان را ملاقات کرده راضی نمایم با اتابك اعظم همخیال شوند و متفقاً باصلاح کار پیگردازند بعد از این مجلس نگارنده میرزا محمد جعفر صدر العلماء را که از دیگران سلیم النفس تر است ملاقات نموده در این زمینه صحبت میدارم صدر العلماء میپذیرد ولی میرزا حسن برادر وی که از کارکنان حوزه اسلامی و داماد آقا سید عبداللّه بهمبانیست بعلاوه از طرفداران میرزا علی اصغر خان است و مقصد عمده اش عزل عینالدوله و آوردن امین السلطان میباشد مخالفت نموده میگوید اتابك اعظم برضد ما است و آنچه میگوید از اصلاح خواهی و حاضر بودن برای تأسیس عدالتخانه دروغ است اگر راست میگوید و حقیقتاً میخواهد دستخط شاه را اجرا کند چه اصراریست که او در حاضر بودن مخالفین ما

فصل پنجم

در مجلس دربار میکنند پس تعلیق میکنند بر کاریکه میداند صورت نمیگیرد میگویم برای شما بودن آنها مخالف مقصود است ولی برای اصل کار البته اگر مخالفین هم همراه باشند بهتر خواهد بود پس این رأی اتابك دلیل نخواستن او نیست بلکه دلیل خواستن است که نمیخواهد اینکار اساسی داخل کشمکش شما روحانیان با یکدیگر شده زیر دست و پای اغراض اشخاص نساخته خراب گردد.

خلاصه فردای آنروز بعد از مشورتی که میشود احتشام السلطنه و ملك المتكلمین میروند آقا سید محمد طباطبائی را ملاقات نموده باو اظهار میکنند که اگر شما با اتابك اعظم اتفاق نمائید و این بینوینتی برطرف شده از همدگر اطمینان حاصل نمائید بدست اتابك مجلس ملی تشکیل میگردد و بتدریج هر طور وقت و زمان اقتضا کرد پیش میرویم بعد از گفتگوی بسیار از او قول میگیرند که يك جمعیت مخفی از اشخاص هوا خواه عدل و داد و اصلاح طلب حقیقی از رجال دولت و ملت تشکیل داده شود و او هم عضویت این جمعیت را قبول نماید در ظاهر هم با حوزه اسلامی مخالفت نکند بلکه صلحای آنها را هم بتدریج داخل این جمعیت نموده بد هزارا طرد نماید و بر این ترتیب احدی حتی پسرهای او آگاه نگردند و هم او را حاضر میکنند که در باغ نیرالدوله ملاقات محرمانه با اتابك اعظم نموده در آن مجلس از یکدیگر اطمینان حاصل نمایند و قرار بر این میدهند که اول شب آقا سید محمد بعنوان مهمانی بیاید بخانه احتشام السلطنه و چون قدری از شب گذشت محرمانه بانفاق صاحبخانه بروند بملاقات اتابك اعظم احتشام السلطنه از این قرارداد بسیار مسرور است اتابك هم که مطلع میشود خوشحال میگردد و احتشام السلطنه را تمجید مینماید احتشام السلطنه دو مجلس با اتابك اعظم در تشویش او با اقدام در گذاردن قانون اساسی صحبت میدارد آنچه لازمه ترغیب است بجامعاً آورد اتابك هم باو وعده صریح میدهد که با آزادیخواهان مساعدت نماید و مقاصد آنها را انجام دهد از این پیش آمد ما هر سه نفر مسروریم فقط نگرانی که داریم این است که چون آقا سید محمد حالت تلون مزاج دارد مبادا رأی او برگردد و جرئت با اقدام در اینکار نکند و از رفقای خود ملاحظه بنماید و از این سبب

نقشه تازه دولتیان

ملك المتكلمين را مراقب حال او میکنیم که نگذارد او از وعده که داده نگول نماید ملك المتكلمين از صبح رفته که مراقب سید بوده باشد سید او را در خلوت میخواند و میگوید من از آمدن آنجا منصرف شدم و صلاح خود را نمیدانم بآن وعده و فایده ما را با التماس میافتد ای آقا برای رضای خدا مگر باز بچه است صدر اعظم دولت را با این مقدمات با انتظار گذاردن احتشام السلطنه را در این میان مفتضح نمودن مرا و رفقای مرا خجل و شرمنده کردن چه صورت دارد میخواستید دیروز وعده ندهید و حالا که وعده داده اید حق خلف کردن ندارید آنقدر میگوید که سید راضی میشود به مهمانی احتشام السلطنه بیاید و آنجا تجدید مذاکره بشود دو ساعت از شب گذشته بر حسب قرار داد ملك المتكلمين بمنزل نگارنده آمده و اقامه خانه احتشام السلطنه را نقل کرده میگوید اول شب سید وارد شد بعد از تعارفات رسمی از یکطرف من و از طرف دیگر احتشام السلطنه او را بر رفتن بملاقات اتابك اعظم ترغیب کردیم و گفتیم رشته حیات ملی ما مثل موباریک شده اگر امشب شما مخالفت نمائید و بایک ملاقات با اتابك اعظم آنرا محکم نسازید گسسته خواهد شد و در تاریخ این مملکت شما را خود خواه یاد خواهند کرد و اگر خلاف نفس کرده بروید این شخص را با خود همراه نمائید و با هم بسازید مردم صالح را دور خود جمع کنید و متفقاً رو با صلاح امور جامعه قدم بردارید روح ملت را از خود شاد کرده نام نیک خود را پایدار مینمائید.

بالاخره سید راضی میشود که با قرآن استخاره کند اگر مساعدت کرد برود و اگر مساعدت نکرد منصرف گردد قبول کردیم مشغول نماز شد بعد از نماز سجده طولانی نمود و گریه کرده بعد استخاره نمود آیه مناسبی آمد این استخاره سید را منقلب کرده حاضر نمود از همه چیز چشم پوشیده روانه خانه اتابك بشود اما خالی از ترس و راهمه نبود که مبادا او را تنها بدست آورده کارش را بسازند و یا تبعیدش نمایند فقط اطمینانش بواسطه بودن احتشام السلطنه بود و توکل بر خدا کرده بی اطلاع نوکر هایش که در بیرون انتظار او را دارند از در دیگر رفتند بملاقات اتابك و من آمدم بشما اطلاع بدهم از این خبر بینهایت مسرور گشته او را دعا کردم فردا صبح زود هر دو میرویم احتشام السلطنه

فصل پنجم

را خیلی تودماغ ملاقات مینمائیم میگوربد مجلس دیشب بخوشی گذشت و هیچکس ملتفت نشد اتابک اعظم و آقا سید محمد از یکدیگر اطمینان حاصل کردند و رقه از طرف



احتمال السلطان

اتابک اعظم بعنوان دعوت از علما و رجال واعیان نوشته میشود آن ورقه را میفرستند ما بخوانیم آقا سید محمد ملاحظه کند اگر پسند شد طبع شده برای رجال دولت

نقشه تازه دولتیان

و علماء و تجار فرستاده شود که روز معین بدربار بیایند و از میان آن مجلس چند تن از دانشمندان از رجال دولت و ملت که از اوضاع عالم باخبر باشند منتخب شده بنشینند مطابق شرع اسلام با رعایت ملاحظات زمان و مصادقات دول قانونی مرتب نمایند بسخه همایون برسد و اجرا گردد فردای آنروز نوشته مزبور از طرف اتابك اعظم میرسد متضمن اظهار شکر گذاری خداوند بر موفقیت خود بانجام این کار خیر تمجید زیاد از شاه و بیان نمره عدل و داد در مملکت و عاقبت دعوت نمودن بحضور در مجلس دربار و ترغیب زیاد بحسن موافقت ملت بادولت نوشته را میخوانیم و مقرر میشود پس از آنکه از نظر سیدهم گذشت و اصلاحاتی در آن شد بعلبع برسد ولی این رقعہ از جانب اتابك اعظم برای دعوت فرستاده نشود بلکه رقعہ مختصر بعنوان ذیل نوشته و ارسال گردد .

(بر حسب امر قدر قدرت ملوکانه روز فلان ساعت فلان در دربار معدلت مدار حاضر شده او امر ملوکانه را اصفا نمایند) و بعد از انعقاد مجلس آن ورقه از جانب شاه خطاب با اتابك اعظم و عموم ملت در مجلس خوانده شود و هم مقرر میگردد که احتشام السلطنه از سایر آقایان اعضای حوزه اسلامی هم ملاقاتی کرده باشد که اگر معلوم شد با طباطبائی مذاکراتی هست تصور نکنند اختصاصی در میان است و این واقعه روز شنبه سوم شهر ربیع الاول ۱۳۲۴ است .

فصل ششم

مجلس دربار و اختلاف گلبه رجال دولت

روز یکشنبه چهارم ربیع الاول ۱۳۲۴ تمام روز انتظار میکشیم که رقه دعوت برای انعقاد مجلس اول تأسیس عدالتخانه برای رجال دولت و ملت برود تا شب خبری نمیشود شب دو شنبه با احتشام السلطنه ملاقات میشود میگوید اتابک اعظم صلاح میداند قبل از انعقاد مجلس عمومی مجلسی از وزراء و امراء منعقد ساخته آنگاه با خود همراه کند و فردا این مجلس منعقد خواهد شد مجلس مزبور منعقد میشود مرکب از چهارده نفر عین الدوله اتابک اعظم - امیر بهادر جنگ وزیر دربار - ناصر الملك وزیر مالیه - مشیر الدوله وزیر خارجه - حاجب الدوله فرشباشی شاه علاء السلطنه وزیر مختار لندن - مشیر الملک - احتشام السلطنه - محتشم السلطنه - اقبال الدوله و یکی دو نفر دیگر.

اتابک اعظم رو به حاضرین کرده میگوید خیال داریم مجلسی تشکیل بدهیم برای اصلاح عدلیه و اجرای دستخط همایون شرحی در این باب نوشته شده باید بخوانید و هر کس رأی خود را بیان نماید ورقه که نوشته شده و انتظار طبع آن میرود بتوسط محتشم السلطنه خوانده میشود امیر بهادر وزیر دربار میگوید رأی شاه باید بر همه این مطالب مقدم باشد اگر بفرمایند فلان شهر را بچاپید یا فلان آدم را بکشید نباید گفت این خلاف قانون است زیرا امر شاه بر همه چیز مقدم است این حرف را که وزیر دربار میزند سکوت طولانی در مجلس حکمفرما میگردد زیرا اگر بخواهند رد کنند با نوکری آنها منافات دارد بخواهند قبول کنند خلاف حس و وجدان آنها است در اینحال

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

احتشام السلطنه میگوید آقای وزیر دربار بچه میفرمائید همه حرفها بر سر همین يك کلمه است که باید شاه نتواند برخلاف قانونی که خودشان میگذارند رفتار کنند وزیر درباری که اگر اسم شاه را کسی به بی احترامی ببرد غش میکند چگونه بشود بگویند اختیارات شاه باید محدود گردد اینست که با احتشام السلطنه محاجه و مکابره سخت میکند احتشام السلطنه هم سخت جواب میدهد وزیر دربار میخواهد بعنوان قهر از مجلس برود نمیگذارند وزیر دربار میگوید احتشام السلطنه شما قجر هستی حمایت شاه با شما است نه اینکه خودت بگویی قدرت شاه را باید محدود کرد احتشام السلطنه جواب میدهد بلی من قجرم و حمایت شاه با من است فرق من و شما این است که من میخواهم شاه امپراطور آلمان باشد شما میخواهید او امیر بخارا بشود حاجب الدوله بحمايت وزیر دربار در آمده میگوید احتشام السلطنه شما میگوئید دولت باید هر چه چهار نفر آخوند رشوه خوار میگویند قبول کند احتشام السلطنه - خیر من میگویم دولت باید کار خود را بسازد و این بنا را که روی خاکستر گذارده شده روی اساس محکم بگذارد چهار نفر آخوند هم اگر بهوای نفس خواستند حرفی بزنند قدرت داشته باشند از آنها جلوگیری کنند آقای حاجب الدوله آخوند اگر رشوه میخورد دو تومان و سه تومان است دعوا بر سر این دوسه تومان نیست بلکه دعوا بر سر سی چهل هزار تومان گرفتن ماه است سخن که باین مقام میرسد اتابك اعظم میگوید بس است باید رأی هر کس در این باب معلوم شود رأی وزیر در بار معلوم شد حاجب الدوله رأی شما چیست میگوید رأی منم رأی وزیر در بار است این دو نفر که رأی خود را میگویند اتابك میگوید رأی من اینست که باید بشود و تشکیل این مجلس صلاح دولت و ملت است میرزا نصر الله خان مشیر الدوله هم با او همراهی میکند سایر اعضای مجلس هم با اتابك همراهی میکنند و از رجال دانشمند يك نفر با وزیر در بار همراهی میشود و او میرزا ابوالقاسم خان ناصر الملك همدانی وزیر مالیه است .

ناصر الملك در میان رجال دولت ما اول عالم معلوم جدید و اول باخبر از اوضاع

فصل ششم

عالم است ناصر الملك در مدارس عالی انگلستان همدرس رجال نامی دنیا است و برای هر کار از وزارت خارجه و داخله و مالیه و معارف که سراغ مرد گرفته میشود قلم از ناصر الملك تجاوز



نمیکنند در این صورت نمیشود گفت ناصر الملك با قانون و عدالت و حساب و کتاب مخالف بوده باشد پس چه مصلحت اقتضا کرده است که در این مجلس همراهی امیر بهادر

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

جنگ میشود و با تأسیس عدالتخانه و نوشتن قانون مخالفت مینماید معلوم نیست .
چند سال پیش با یکی از باخبران در ملک صحبت بودم و از ناصر الملك تعریف نمودم گفت درست است این شخص عالم و با اطلاع است ولی بقدری جبون میباشد که نهایت ندارد از این جهت هر وقت حرف اصلاح احوال ایران بمیان میآید میگوید نمیشود این مملکت قابل اصلاح نیست کارش گذشته است .

این صحبت رفیق با اطلاع من موجب حیرت شد چه از یکطرف باو اعتقاد داشتم و از طرف دیگر بناصر الملك بی اعتقاد نبودم از آنوقت گاهی که او را ملاقات میکردم در ضمن صحبت امتحانش مینمودم هر چه امتحان کردم دیدم حق بجانب رفیق من بوده است بواسطه جبن ذاتی که دارد زیاد اظهار یأس میکند و یأس او مضر است زیرا که مردم همینکه از زبان مثل ناصر الملك کسی سخن نو میدی شنیدند قهر آنا امید میگردند از طرف دیگر وقتی رجال دولت و اتابك اعظم مشاهده نمایند ناصر الملك میگوید تشکیل مشورتخانه ملی صلاح مملکت نیست براین حرف اثر مترتب مینمایند و حرف او غیر از حرف زید و عمر و است و بهر حال همراهی شدن ناصر الملك در این مجلس با امیر بهادر از روی هر سبب و بواسطه هر صفت بوده باشد دلیل است که او احساس کرده این مجلس و این مذاکرات مواضعه است و حقیقت ندارد یعنی دانسته است که اتابك اعظم برای مصلحت رأی موافق داده است از این جهت صلاح خود را چنان دیده که همراهی امیر بهادر گردد و البته اگر آن جبن ذاتی را نداشت عقیده خود را اظهار میکرد و صلاح ملک و ملت را بیان مینمود و از هر ضرری که بر اظهار حقیقت تصور میشد باو برسد تخاصی نمیکرد مگر آنکه بگوئیم حقیقتاً این مردم را لایق این صحبتها نمیداند .

بالجمله برویم بر سر اصل مطلب مجلس دربار برهم میخورد وزیر دربار خبر مجلس را بشاه میدهد شب آنروز با احتشام السلطنه ملاقات میشود او را میبینم با صورت بر افروخته گویا چشمهایش میخواید از کاسه سر بیرون بیاید میگوید رفقا امروز گفتم هر چه باید بگویم امروز حرفی را که پنجاه هزار نفر باید پشت سر یکدیگر

فصل ششم

بایستند و بگویند من تنها گفتم هر چه بادا باد و بعد شرح مجلس را نقل میکنند.
نگارنده بنخاطر میآوردم مجلس معارف را در سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶)
و آن تهوریرا که از این شخص در آن مجلس ظاهر شد و نزدیک بود جمعی را گرفتار
نماید فرقی که هست این است که آنروز بانیرالملک وزیر علوم پیرمرد کم حال طرف
شد و امروز با استبداد دولت طرف گشته است تا عاقبتش برای او و کسانی که با او کار
میکند چه بوده باشد.

خلاصه فردای آنروز مذاکرات مجلس دربار در تمام شهر شایع شده مردم
از اتابك اعظم و احتشام السلطنه تمجید میکنند و باهیر بهادر جنگ و همراهای او بد
میکویند روز بعد از این مجلس نگارنده و جمعی از رفقا در باغ امان الله خان ضیاء السلطان
مهمان هستیم حاضرین تصور میکنند در حقیقت شاه و اتابك اعظم با تأسیس مشورتخانه
موافقت و مخالف فقط بعضی از رجال دولت هستند و از روی این تصور حاضر میشوند
بولی جمع کرده مجسمه شاه را بسازند تا تشویق گردد و بهتر با مقاصد ملت همراهی
کند طرف عصر بخانه میآیم یکی از همراهان میگوید من میروم از باطن کار آگاه شده
خبرش را میآورم میروم و بر میگردم و میگوید عجب فریبی خورده اید این خبر هائیت
شاه تغیر بسیار نموده و گفته است کی و کجا این حرفها بوده من گفتم دیوانخانه عدلیه
منظمی درست نمائید این صحبتها کدام است رفیق من میگوید صحبتهای مجلس دربار
هم تمام مواضع بوده است که مطلب را عنوان نمایند اتابك اعظم موافق رأی بدهد و
وزیر دربار مخالف زیرا اگر غیر از این باشد اتابك اعظم مخالفت کند ملتیان با او
طرف میشوند و کسی نیست او را نگاهداری نماید اما وزیر دربار یادگیری اگر مخالف
شد اتابك اعظم او را حفظ میکند.

شنیدن این مطالب ما را نگران و پریشان میسازد در ملاقات احتشام السلطنه
میینم او هم پریشان حال است اگر چه بطور قطع میگوید مواضع در کار نبوده است
ولی پیدا است که فوق العاده نگرانی دارد در این دو روز مکرر از هر کسی تحقیق میکنم
که بدانم آیا حقیقتاً شاه و اتابك موافقت یا مخالف از جمله از یکی از خواص

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

در باریان بطور خصوصی استفسار میکنم جواب میدهد البته مخالفند و اگر مخالف نبودند نه امیر بها در و نه هیچ کس از هم رأیهای او جرئت مخالفت نمیکردند بالاخره میگوید احتشام السلطنه راهم در سر این کار از طهران دور خواهند کرد اگر اینطور شد آنوقت تصدیق خواهید نمود که موافقی در کار نمیباشد در همین روز با احتشام السلطنه ملاقات میشود و میگوید من رفتنی شدم - بکجا؟ بریاست کمیسیون سرحدی آذربایجان برای رفع اختلاف با عثمانیان از شنیدن این سخن پریشان حال شده میگویم دیدید شما را هم فریب داده بودند و مجلس دربار هم دروغ و مواضعه بود میگوید خیر دور نروید یقین بدانید مواضعه نبوده و این مأموریت با وقوع این واقعه تصادف کرده است آسوده خاطر باشید و دنبال خیالات خود را بگیرید.

در اینحال یاد میآورم سنه هزار و سیصد و شانزده (۱۳۱۶) را که احتشام السلطنه را از کار مجلس معارف خارج کردند و بحکومت کردستان فرستادند در همین خانه از برهم خوردن مجلس معارف دلنگیها کردیم و از یکدیگر مفارقت نمودیم.

خلاصه یکی دو روز با فسرده گی میگذرد یکروز ملك المتکلفین میآید و میگوید احتشام السلطنه را دیدم اظهار بشاشت میکرد و میگفت آثار خوش نمایان است و قرار شده امشب برویم نزد اتابک اعظم حضوراً جواب سؤال نمایم.

و در این ملاقات اتابک طوری صحبت میکند که ملك المتکلمین میگوید دلم بحالت سوخت و یقین کردم بیچاره دلت میخواهد برای مملکت کاری بکند ولی میترسد مفسده بشود و نتواند از عهده رفش بر آید ملك میگوید اتابک اعظم در آخر مجلس مرا اطمینان داد که با خیالات ما همراه است قرار شد باشما و آقا سید محمد هم صحبت بداریم و با هم کار بکنیم تا نتیجه بدست آید این ملاقات و این مذاکرات باز رایحه امیدواری بهشام من میرساند و اندکی از حال نا امیدگی که بودم خارج میگردم.

یکروز با احتشام السلطنه میگویم میل دارید سفیر کبیر عثمانی را دوستانه ملاقات کرده رشته الفت میان شما و او را محکم نمایم که در این سفر باطناً با شما

همراه باشد میگوید البته خوب است برای اینکار بمنزل سفیر کبیر میرویم آقا سید حسن شوشتری را آنجا میبینیم .

آقا سید حسن از سادات شوشتر است سالها پدرش در طهران اقامت داشته او هم طهرانی شده خود را از علمای روحانی می‌شمارد با سفیر کبیر عثمانی اظهار خصوصیت مینماید در این حال بهاء الدین بیک مستشار سفارت که مردی متعصب و خود خواه است وارد میشود سفیر کبیر میپرسد مأموریت خود را بانجام رسانیدید یا خیر ؟ میگوید بلی خانه آقا سید عبدالله بهبهانی و صدرالعلماء رفتم جای دیگر فرصت نشد بروم سفیر کبیر میگوید منزل این آقایانم نتوانستید بروید جواب میدهد خیر آفندم مجال نشد فردا خواهم رفت سفیر میگوید حالا اینجا مطلب را عنوان بنمائید حسن کنجکاوی من مرا و میدارد خوب توجه کرده بدانم سفیر کبیر باروسای روحانی چه مطلب داشته که توسط مستشار سفارت در آن کار ضرورت یافته مستشار کاغذی را از پاکت در آورده میگوید استفتائی است از علمای طهران شده باین مضمون چه میفرمائید علمای اعلام اگر طایفه از مسالین قومی را که عناد و اجاج آنها با مسلمین محقق باشد تحریک نمایند که با طایفه دیگر از مسلمین جنگ کنند و یا طلیعه جنگ واقع گردند آیا این کار جایز است یا خیر ؟ در ذیل این ورقه آقا سید عبدالله نوشته است جایز نیست و این اوضاع افراد سیل کافر بر مسلم است بحکم لن یجعل الله للکافرین علی المسلمین سیلا .

این عمل حرام است صدرالعلماء هم این نوشته را امضاء نموده است آقا سید حسن بیدرنگ جواب را تصدیق کرده میگوید بلی همین طور است که نوشته اند و من مفصل تر خواهم نوشت نگارنده بی نهایت از این استفتاء و جواب در حیرت می‌شوم تصور میکنم مطلب مهمی است و در این موقع اختلاف مابین دولتین ایران و عثمانی در سرحد این سؤال و جواب مضر خواهد بود این است که از یکطرف به آقا سید حسن اشاره میکنم تأمل کنید ببینیم مطلب چیست و از طرفی سفیر رو کرده میگوید اولاً موضوع مطلب باید معین باشد تا حکم مسئله معلوم شود میگوید موضوع معین است

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

و بمستشار خطاب میکند تلگراف را بخوانید وزارت خارجه عثمانی تلگراف میکند بمضمون ذیل :

بشوت پیوسته دولت ایران طایفه اراهنه را که دشمن مسلمانان هستند تحریک کرده است که در این اختلاف سرحدی آنها را طلیعه جنگ خود قرار بدهد و با ما بجنگند شما از علمای ایران استفتاء نمائید که اینکار جایز است یاخیر؟
تلگراف که خوانده میشود سید را آهسته در بی تأمل تصدیق کردن جواب ملامت کرده بسفیر میگویم این مطلب حقیقت ندارد سفیر کبیر میگوید بلی اتابک اعظم وزیر خارجه تکذیب کرده اند من تکذیب آنها را بباعالی تلگراف کرده ام جواب میدهند مطلب طوری در استانبول انتشار دارد که قابل انکار نیست و امر شده این استفتاء بشود ناچار اقدام شده است.

آقا سید حسن انکار مرا هم از بطلان موضوع تصدیق میکند ولی آیه شریفه ان طائفان من المسلمین اقتلا را تا آخر میخواند .

نگارنده رشته سخن را از دست سید گرفته بسفیر میگوید اولاً قضیه بی اساس است و اگر حقیقت داشته باشد هم جواب استفتاء این نیست که آقایان نوشته اند زیرا اگر طایفه از مسلمین بر طایفه دیگر بغی کنند آن طایفه نتواند دفاع نماید آیا باید القای نفس در تهلکه کند یا میتواند از بابت الغریق یتشبت بکل حشیش بهر کس و بهر چیز متوسل شده از خود دفع شر نماید سخن نگارنده باینجا که میرسد مستشار کاغذها را در پاکت و در بغل میگذارد چه مایوس میشود که من بگذارم اینجا در این ورقه چیزی که موافق میل اوست نوشته شود .

بعد بسفیر میگویم شما چند سال در این شهر زحمت کشیده حتی در مجالس روضه خوانی حاضر شده اید برای اینکه رشته الفت ما بین دو دولت اسلامی را محکم نمائید تا یکدرجه موفقیت هم حاصل کرده اید چه دلیل دارد بسبب القای مغرضانه که از دشمنان دو دولت شده است اسباب کدورت فراهم شود مؤالفت بمخالفت مبدل گردد و زحمات چندین ساله شما هدر برود سفیر کبیر تصدیق میکند و میگوید شما خیر خواه دولت

فصل ششم

و ملت هستید که این حرف را میزنید اما آنها خودشان ملتفت این مطلب نیستند اول این حرف را گفتند که ما را بترسانند بعد دیدند عاقبت خوش ندارد حالا انکار مینمایند. این مجلس تمام میشود چون از سفارتخانه با اتفاق سید خارج میشود با او میگویم آمدن ما باین مجلس از اسباب الهی بود میگوید بلی ولی خوب است مستور بماند از این سخن میفهمم سید باطناً با ما همراه نیست و حفظ ظاهر کرده است خاصه که دیدم در مجلس بمستشار سفارت گفت فردا بعد از ظهر در خانه هستم اگر بخواهید بیایید مرا ملاقات نماید.

شب این روز احتشام السلطنه از مذاکرات مجلس سفارت آگاه شده با اتابك اعظم صحبت میدارد اتابك میبیند وسیله خوبی است برای تاخت آوردن به آقاسید عید الله بهبهانی از این جهت احتشام السلطنه را تشجیع میکند که بر ضد او قیام نماید.

خلاصه فردای آن روز احتشام السلطنه در حال عصبانی ما را ملاقات میکند و میگوید باید طباطبائی را دید و از این خیانت که آقاسید عبدالله بهبهانی کرده است آگاه ساخت و خیانتکار را رسوا نمود آنقدر حرارت بخرج میدهد که نگارنده و ملك راهم تحريك مینماید بر ضد آقاسید عبدالله اقدام نمائیم خود میرود بملاقات طباطبائی و ماهم هر يك دنبال کاری میرویم اما من با احتیاط قدم بر میدارم چونکه زحمت پیروی خیالات تند او را دیده ام و بعلاوه غرض اتابك را به بهبهانی میدانم و صلاح نمیدانم در این وقت او مقهور سیاست اتابك بگردانست که برادرم را میفرستم آقاسید عبدالله را ملاقات کرده او را بر جویایی که غفلتاً در استفتای عثمانیان نوشته ملامت کند و تهدید نماید که اگر او خود این قضیه را جبران ننماید حربۀ بزرگی بدست دشمنان داده است برادرم میرود و میبیند و هر چه باید بگوید میگوید و در نتیجه مقرر میگردد آقاسید عبدالله بسفارت عثمانی رفته نوشته خود را پس بگیرد و این کار در همان روز انجام داده میشود بعد از پس گرفتن نوشته معلوم میشود در ظرف همان روز مستشار سفارت نوشته را داده است آقاسید حسن شوشتری و حاج میرزا ابوطالب

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال

زنجانى که جزو روحانیان تهران است هر يك شرح مفصلى مطابق میل عثمانیان جواب نوشته اند نگارنده این اقدام خود را بر فقا نمیگوید و بعد از دو روز مطلع میشود که موضوع از میان رفته است .

خلاصه عصر همان روز احتشام السلطنه بمن اطلاع میدهد که امشب باید اتابك اعظم را در مجلس خلوت ملاقات نمائیم وقت مغرب احتشام السلطنه و ملك المتكلمين و نگارنده میرویم بمنزل اتابك اعظم اتابك با نیرالدوله حاکم تهران در وسط خیابان باغ بی چراغ نشسته اند می نشینیم و اتابك مهربانی زیاد مینماید مدتی صحبت میداریم اتابك قضیه جواب نوشتن بهبهانی را از استفتای عثمانیان عنوان کرده بدگویی مینماید و ما را تحریك مینماید بضدیت نمودن با بهبهانی و او را خیانتکار بدولت و ملت شناختن در صورتیکه نمیداند موضوع از میان رفته و نوشته را مسترد داشته اند اتابك اعظم مدتی هم از دیوانخانه عدلیه و مجلس عدالت مذاکره میکند و اظهار مینماید که عنقریب مجلس منعقد خواهد شد اتابك طوری صحبت میدارد که تصور میشود حقیقتاً میخواهند کاری بکنند و تنها مانع غرض شخصی آقایان است اگر آنها باهم اسلح کنند دیگر محذوری نخواهد بود اتابك شخص بهبهانی را بیشتر مخمل کار میداند و میگوید او غرض شخصی دارد میخواهد مرا معزول کند و کسی را روی کار بیاورد که از او حرف شنوی داشته باشد در آخر این مجلس باز بخاطر نگارنده میرسد که تمام این مذاکرات برای اغفال ما و اغفال طباطبائی است که از روی ایمان و عقیده قدم بر میداریم میخواهند ما را ساکت نگاهدارند و کسانی را که اغراض دیگر دارند مضمحل سازند ولی بروی خود نیاروده بر احتیاط خود بعد از این مجلس میفزاییم .

در خلال این احوال مظفر الدین شاه سکتة ناقص نموده يك شق بدنش سست میشود تمام حواس دولتیان بمعالجه شاه مشغول میشود احتشام السلطنه هم با کمال نا امیدى بسرحد آذربایجان روانه میشود بعد از رفتن احتشام السلطنه آقا سید محمد طباطبائی مبیند که احتشام السلطنه رفت و اتابك پورنده خود وفانکرد عصبانی شده کاغذ سختی با اتابك مینویسد و دیوان عدالت را مطالبه میکند اتابك اعظم جواب کاغذ

فصل ششم

اورا نداده زبانی پیغام میدهد من صاحب مملکت نیستم مملکت پادشاه دارد هر طور فرمودند آنطور باید کرد آقا سید محمد از این جواب بی نهایت متغیر شده سواد کاغذ تهیدید آمیز را که باتابك نوشته است بدست مردم میدهد و هم حوزه اسلامی مجلس کرده قرار میدهند وقت خواسته بعنوان عیادت نزد شاه رفته در خصوص عدالتخانه حضوراً با شاه مذاکره نمایند اتابك اعظم خبردار شده پیش دستی مینماید و قبل از آنکه آنها وقت بخواهند آقا سید عبدالله را برای تشریف بحضور همایونی دعوت مینمایند آقای سید عبدالله با وجود قرار دادی که در حوزه اسلامی شده صلاح نمیداند تنها برود تقاضا میکند حوزه اسلامی همه شرفیاب گردند جواب می آید چند نفر بیایند و این چند نفر را خود دعوت میکنند و از دعوت نمودن طباطبائی خود داری مینمایند مبادا بواسطه صراحت لهجه که دارد در حضور شاه بر ضد اتابك سخن بگوید یا بملاحظه اینکه باین وسیله میان او و بهبهانی القای خلاف نمایند آقا سید محمد را دعوت نکرده باو بی اعتنائی مینمایند .

بهر حال آقا سید عبدالله و سه نفر دیگر از آقایان بحضور شاه میروند آقا سید عبدالله در این مجلس دل شاه را بدست آورده باو دعا میکند در ضمن دعا گریه میکند شاه بواسطه عارضه کسالت و رقت قلبی که دارد متأثر شده باو اظهار مهربانی مینماید.

آقا سید عبدالله از آن مجلس بیرون میآید در حالی که یقین دارد شاه با او همراه است و اتابك اعظم مخمل است و نمیگذارد جداً در صدد مخالفت با اتابك برمی آید آقا سید محمد هم که کتباً مخالفت خود را با اتابك اظهار کرده بود حوزه اسلامی متفق الکلمه بر ضد اتابك اعظم قیام مینمایند .

در این حال نگارنده چنان بهتر دیدم که بعد از مجلس دربار و دور شدن احتشام السلطنه و عانی شدن مخالفت آقایان با اتابك اعظم بطور خصوصی از او ملاقات کرده او را هم نصیحت بنمایم و تخویف کنم بوخامت عاقبت امر و ضمناً حال او را نسبت بخود بدانم وقت میخواهم بین الظلوعین را معین میکند هوا تاریك است میروم قدم میزنیم و صحبت میداریم تا پاسی از روز بر میآید میگویم صورت حاضر عاقبت خوشی ندارد زیرا که روز بروز خیالات مردم قوت میگردد و از این طرف ضعیف حاصل میشود چرا

مجلس دربار و اختلاف کلمه رجال دولت

زود تر اقدام در اصلاح کارها نمینمائید میگوید چهل سال است رو بهر کاری رفته ام موفقیت دیده ام نمیدانم چه سری است که در اینکار هر اقدام که میکنم نتیجه نمیدهد میگویم مردم بیچاره شده روزگار بر آنها سخت است چاره به حال و کار مردم باید کرد مردم از شدت ظلم و بی اعتدالی بدرخانه زید و عمر میروند میگویند بلی ظلم من است که مردم را در خانه آقایان میکشاند با اینکه اعتقادی بآنها ندارند و از اعمال آنها خشنود نیستند میگویم این ملت ززر و وبال بسیار دارد شما چرا وزر ملت را بدوش خود نش نمیگذارید میگوید امروز نمیشود مداخله بملت داد کاری که میتوان کرد همان اصلاح دیوانخانه عدلیه است میگویم تصور میفرمائید با این دیوانخانه میتوان رفع ظلمی کرد در زمان ناصرالدینشاه دیوانخانه تأسیس شد بدست عضد الملك رئیس ایل قاجار شاه محکوم واقع شد و بدیوانخانه احضار گشت اما برای اصلاحات مملکت و آسایش ملت آن دیوانخانه با عظمت چه نتیجه داد نام شاهزادگان بزرگ را برده میگویم ما مورین عدالتخانه در مراکز حکومت آنها چه خواهند کرد الا اینکه در عداد نوکر های ایشان ایستاده تعظیم نمایند پس چاره نیست مگر آنکه قوت ملت در کار بوده باشد باید از تمام طبقات خلق جمعی را خودشان انتخاب نموده به مجلس معدلت بفرستند میگوید خیال داریم بهر وزارتخانه بسپاریم دوسه نفر را روانه کنند میگویم تجار از میان خود چند نفر انتخاب کرده بفرستند میگوید بلی اما بتوسط وزیر تجارت هر چه نگارنده صحبت از انتخاب ملت میکنم او بدولت و وزارتخانه ها بر میگردداند صحبت علمای روحانی میشود میگوید حرف آنها را مزید چند نفر قاضی معین مینمائیم در مسائل شرعی تضاروت کنند و احکام آنها در عدلیه اجرا گردد بالاخره میگویم اعتقاد من اینست که شما خیر خواه ملت و طالب آسایش رعیت هستید باین جهت همراهی باشما را بر خود لازم میدانم ولی آن ساعت که بدانم شما دارای این عقیده نیستید و همراهی در اصلاح حال ملت ندارید اول دشمن شما من خواهم بود اوضاع کنونی خطرناک است میگوید بلی خطرناک است و اشخاص مغرض دارند آن خطر را بدست خود نزدیک مینمایند میگویم همه قسم اشخاص یافت میشوند مردمی هستند که مقصودی جز خدمت بدولت و ملت ندارند

فصل ششم

میگوید خدا نیاورد کسی را که این ملت را باین روز نشاند همه را گدا و پریشان کرد مرادش امین السلطان است همه کارهایش مانند قرضی است که برای دولت کرد قرض کردن بد نیست ولی قرضیکه صحیح باشد نه اینطور قرض که حالا دست مرا روی دستم گذارده باشد نتوانم هیچ کار بکنم مرادش شرط نتوانستن قرض کردن از دولت دیگر است مادام که این قرض ادا نشده باشد که این شرط در ضمن قرض ایران از روس شده است باز رشته صحبت را میآورد بحوزه اسلامی و میگوید دولت سالی سه کرویر تومان کسر محل دارد و باز هم دست بر نمیدارند هر چه از هر جا میرسد میگویند بما بدهید و حرف پنجشاهی پول تمبر را میزنند مرادش تقاضای آقایان است که از مستمریات آنها چیزی کسر نشود چنانکه سابق نوشته شد میگویم اذن بدهید جواب بدهم اولاً چرا جمع و خرج دولت را چاپ نمیکنید و بدست مردم نمیدهید تا دیگر کسی توقع زیادی نداشته باشد و همه کس بدانند چه خبر است آقایان حرفشان این است که سید دعا گو ماهی سه چهار تومان وظیفه میخواهد نه سالی هفتاد هشتاد هزار تومان مرادم سید سحرینی است که از دعاگویان شاه است سالی صد هزار تومان فایده میبرد و یک دینار وجودش برای ملت ثمر ندارد آقایان نمیگویند صد تومان بما بدهید بلکه میگویند از آن صد هزار تومان صد تومانش را بما بدهید - اتابک را شنیدن این حرف خوش نمیآید و اندکی درهم و برهم میشود اما اظهار نمیکند میگویم در صورتیکه من وظیفه و مستمری از دولت ندارم حاضر هستم عباي خود را بفروشم بدولت بدهم ولی میخواهم بدانم بچه مصرف رسیده است میگوید افسوس میخورم که مثل شما کم است خلاصه مجلس طولانی میشود و باز تا کبد میکنم که هر چه زود تر اصلاحات شروع شود و اسباب آسایش خلق فراهم آید میگویند تند نمیشود رفت جواب میدهم کندهم نمیشود رفت میگوید بلی من معتقدم که ما امروز باید یا کار بکنیم یا بهیریم امروز غیر از روزهای گذشته است سخن باینجا قطع شده روانه میشوم و تا یکدرجه اطمینان حاصل بینمایم که از طرف من نگرانی ندارد و خیال بدی در باره من نخواهد کرد و بعد از رفتن احتشام السلطنه نگارنده و ملک المتکلمین هر دو در خانه نشسته کمتر آمد و شد نموده انتظار نتیجه عملیات خود را میکشیم .

فصل هفتم

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

اواسط ماه ربیع الثانی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) روزی از طرف دولت چار میزنند که از امشب هر کس ساعت چهار از شب گذشته از منزل خود بیرون بیاید پاسبانان شهر او را با گلوله خواهند زد سوار و پیاده زیاد در شهر میگذارند که تا صبح در کوچه و بازار گردش میکنند و مسلم است که این اقدام برای دو چیز است یکی جلوگیری از شبنامهای بسیار که شبها بر ضد دولت منتشر میشود و دیگر آنکه اگر بخواهند کسی را دستگیر نمایند از طرف مردم مزاحمتی نشود يك شب مأمورین دولت سه نفر را از خانه های خود بوضع بد دستگیر نموده بکلات تبعد میکنند بجرم شبنامه نویسی و آن سه نفر مجدداً اسلام کرمانی است مدیر روزنامه ادب که سر پرشوری دارد میرزا آقا تاجر اصفهانی است و حاجی میرزا حسن مدیر سابق رشديه که هر سه نفر با حوزه آقایان مربوطند شب دیگر از دیوارخانه یکی از بستگان آقا سید عبدالله بالا رفته او را دستگیر نمایند و در گرفتن او بخانواده و همسایگانش آزار میرسانند برای ترسانیدن آقایان و آنها هم تا یکدرجه ترسناک میشوند در خلال این احوال امام جمعه و شیخ فضل الله بواسطه قضایای خصوصی از اتابك اعظم کدورت یافته با آقایان مخالف نزدیک میشوند و بنای بدگوئیرا باتابك میکنند اتابك اعظم هر قدر سعی میکند با آنها صلح نماید نمیشود و او هم اعتنالی بمخالفت آنها نکرده خیالات و عملیات خود را تعقیب مینماید شاه بواسطه کسالت مزاج از تمام قضایا بیخبر است و اتابك هر چه میخواهد میکند و در حقیقت تمام کارها با خود اتابك است .

فصل هفتم

ایام وفات صدیقه طاهره میرسد چون قوت و قدرت روحانیون با اجتماع عوام و عوام‌بغیر از عنوان روضه‌خوانی کمتر جمع میشوند از این جهت آقابان رسیدن ایام وفات زهرا را وسیله نموده در خانه آقاسید عبدالله و آقاسید محمد مجلس روضه‌خوانی برپا میشود و روضه‌خوانها هر چه میتوانند بر ضد دولت صحبت میدارند آقابانهم هر کدام میتوانند بمنبر رفته مانعین اجرای عدل و داد را عموماً و شخص اتابك اعظم را خصوصاً امن و طعن مینمایند تا شب چهارشنبه هیجدهم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) که از طرف دولت حکم میشود دو نفر از اهل منبر را شبانه دستگیر نمایند.

یکی حاج شیخ محمد واعظ که محترمترین واعظ تهران است و دیگری حاج میرزا نصرالله ملك المتكلمين نگارنده بیخبر از صدور این حکم تقاضای ملاقاتی از عین الدوله کرده ام صبح چهارشنبه هیجدهم جمادی الاولی را معین نموده است که برای ملاقات او بمبارك آباد بروم (مبارك آباد عمارت بیلاقی عین الدوله است در جنوب شمیران واقع و دو فرسخ از شهر طهران دور است) روز مزبور وقتی که مصمم رفتن بمبارك آباد هستم خبردار میشوم دیشب ساعت شش از شب گذشته ریخته اند بخانه ملك المتكلمين که در همسایگی ما واقع است برای گرفتن او خودش در خانه نبوده دو پسر او را گرفته باده نظمی برده اند. این خبر مرا پریشان میکند معاهدات چه شد آنهمه خصوصیت اتابك اعظم با من و ملك المتكلمين کجا رفت معلوم است هیچیک واقعت نداشته والا چگونه متعرض ملك المتكلمين میشدند دیگر چگونه من اطینان بحرفهای اتابك اعظم داشته باشم در این حال مردد میشوم بمبارك آباد بروم یا بروم بالاخره مصمم میشوم بروم و بخود میگویم مرا در خارج شهر بگیرند بهتر از این است که شب بخانه من بریزند اولاد کوچکم ترسناک شوند و تا این وقت خبر ندارم حکم دستگیری در باره ملك و حاج شیخ محمد هر دو صادر شده است بهر حال بمبارك آباد روانه میشوم عین الدوله را میبینم در ایوانی نشسته مشغول کاغذ خوانی است و چند ذرع فاصله يك صندلی رو بروی او گذارده اند وارد میشوم مینشینم بی آنکه اندك احترامی از من

بنماید شروع میکند بیدگویی کردن نسبت با آقایان و میگوید ما مثل یهودی شدیم (مرادش اینست که ملتی که با دولت خود مخالفت کند مثل این است که بی دولت باشد و ملت بیدولت یهود است) دولت برای حرف چهار نفر آخوند دست از حکومت خود برنمیذارد من نمیخواهم پاره‌تی اقدامات بکنم والا میزدم میکشتم میبستم بعد بنگارنده باعتبار میگوید آرام نمیگیرید و مرا تهدید میکند مثل اینکه سابقه عهد و پیمانی در میان نبوده است میبینم جای سکوت نیست میگویم وقتی دولت با ملت خود اینطور رفتار کرد آنوقت چه میشود اگر در يك خانه هر کس هست در خواب باشد يك طفل دوازده ساله میتواند اسباب آنخانه را بباد فنا بدهد یعنی از دیوار فرود آمده درخانه را بگشاید دزدان وارد شده هر چه هست ببردولی اگر در آنخانه طفل دوساله بیدار باشد دزدان نمیتوانند دستبردی بآنخانه بزنند زیرا که آن طفل گریه میکند از گریه او خوابها بیدار میشوند و اسباب خانه را محافظت مینمایند آقای اتابك اعظم اگر اعتقاد شما این است که در تمام ایران يك طفل دو ساله هم بیدار نیست اشتباه کرده‌اید و اگر احتمال میدهید يك طفل دو ساله بیدار باشد بیداری او را رعایت نماید این سخن در وجود او سخت اثر میکند و مثل این است که در صندلی خود فرو رفته باشد انگشت خود را به پیشانی نهاده در سکوت عمیقی فرو میرود نگارنده هم قوای خود را جمع کرده برای هر پیش آمد ناگوار حاضر میگردم در این اثنا صدای زنگ تاقن که در راهرو همین عمارت است بلند شده پیشخدمت وارد شده میگوید از دربار (یعنی دربار بیلاقی نیاوران) میگویند بدربار بیایید و بعد با نجا که مهمان هستید بروید اتابك هنوز در حال تفکر است سر را بلند کرده میگوید پیرس چه تازه روی داده بنا نبود من امروز به نیاوران بینیم جواب می‌آورد که بتعجیل بیایید اتابك مضطرب شده کالسکه خود را بغوریت طلب میکند بعد از چند دقیقه پیشخدمت خبر حاضر بودن کالسکه را میدهد و در این چند دقیقه اتابك اضطراب خاطر خود را مخفی نگاهداشته با نگارنده با آرامی و ملایمت صحبت‌های نصیحت آمیز میکند چون باتفاق از باغ بیرون رفته میخواهیم از یکدیگر جدا شویم میگوید حرف من با شما تمام نشد فردا صبح زود

فصل هفتم

باز بمبارك آباد بیاید انابك می رود و نگارنده بطرف زرگنده روانه می گردد در راه سردار اسعد بختیاری علیقلیخان رسیده خبر شهر را میدهد و میگوید مأمورین گرفتن حاج شیخ محمد مانند مأمورین گرفتن ملك المتكلمین در شب آنها را پیدا نکردند اما مأمورین دستگیری حاج شیخ محمد ساعتی پیش او را در کوچه دیدند که سواره میگذاشت اطراف مرکب او را گرفته خواستند بدار الحکومه اش ببرند صدا بلند شد مردم اجماع کردند طلاب مدرسه حاج ابوالحسن (یکی از مدارس طلبه نشین طهران است) در آمده ممانعت کردند که مأمورین واعظ را جلب نمایند مأمورین شیخ را از قاطر فرود آورده در قراولخانه حبس نمودند مردم و طلاب هجوم آورده در اطاقی را که حاج شیخ محمد آنجا حبس بود شکسته او را بیرون آورده بودند در این حال مأمورین حکومت دوسه تیر تفنگ شلیک نموده سید طلبه می کشته شد چند نفر مجروح شدند مردم نعش سید را به مدرسه حاج ابوالحسن بردند خبر بخانه علماء رسید همه بهیجان آمدند.

میرزا جعفر صدرالعلماء با جمعی کثیر از خانه خود به مدرسه حاجی ابوالحسن رفت طلاب نعش سید را برداشته پیراهن خون آلود او را سرچوب کرده قرآن بالای آن بستند چندین هزار نفر دنبال نعش اجتماع کرده گریه کنان و گاه بر سر ریزان در کوچه و بازار طهران گشتند دکانها بسته شدند نعش را بمسجد جامع بردند آقا سید عبدالله و آقا سید محمد و دیگر آقایان همه در آنجا اجتماع کردند و بلوا بزرگ شد از شنیدن این خبر دانستم کار انابك اعظام گذشت و دیگر او را در صدارت نخواهم دید فوراً خود را بشهر رسانیده شاهد و شریک در قضایا می شوم و اما عملیات دواتیان در فرونشاندن آتش بلوا - انابك اعظام و رجال دولت که در نیاوران جمع شده بودند همه بشهر می آیند. محمد ولیخان نصر السلطنه که در اینوقت سپه دار است مداخله تام در کارها دارد از طرف دولت مأمور میشود مردم را متفرق کند و بلوا را بخواباند آن روز کاری از دولتیان پیشرفت نمیکند دکانها بسته مردم دسته دسته بمسجد میروند علماء مردم را تهییج میکنند که دست از کارها کشیده حاضر شوند تا کاری از پیش برده تکلیف خود را با دولت معین نمایند.

مقدمت بلوا و عزل عین الدوله

روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاوی بازهنگامه شورش گرم است نعش سید مقتول را در مسجد جامع امانت سپرده مردم خاصه زنها که رقت قلب دارند و بعلاوه دستور هم بآنها داده میشود صدای خود را بگریه وزاری در اطراف نعش سید طوری بلند کرده اند که تمام مردم را متأثر میسازند شب جمعه باز اوضاع بهمین منوال است دولتیان چند فوج سوار و سرباز را که در خارج شهر ذخیره دارند وارد شهر نموده تمام معبرها را میگیرند و صبح جمعه بملاحظه اینکه اجتماع زیادتر نشود بر محاصره اطراف مسجد میافزایند سپهدار سربازها دستور میدهد اگر جماعت خواستند بطور اجماع از مسجد بیرون بروند شلیک نمایند دو ساعت از روز بر آمده مسجد جامع و بازارها و کوچههای اطراف آن بر است از جمعیت سر چهارسوق شهر که معروف است بچهارسوق بزرگ سرباز و مستحفظ زیاد ایستاده يك وقت دسته با جمعیت میخواهند از مسجد خارج شده برای تهییج خلق در خیابانها گردش نمایند سربازها با سرنیزه و چوب آنها را مانع میشوند ایندفعه جمعیت زیاد شده دوسه هزار نفر مهابت حرکت میشوند جمعی از سادات را طایفه دسته قرار داده هر يك را قرآنی بدست میدهند بخیال آنکه بسید قرآن بدست گرفته کسی شلیک نخواهد کرد از مسجد خارج میشوند نزدیک چهارسوق صدای صاحب منصب سربازان بلند میشود که نیاید میز نیم جماعت اعتنا نکرده روانه میشوند صاحب منصبان امر بشلیک میدهند سربازها تیرها را بطاق بازار میزنند ولی جمعیت اعتنا نکرده میخواهند بگذرند که رو بجمعیت شلیک میشود اول کسی که کشته میشود حاج سید ح-ین مجرب که پیر مرد فقیری است و خالی از هنگامه طلبی نمیباشد تیر بر گلویش رسیده از پا در میآید بلوائیان نعش او را بمسجد میبرند شصت نفر تقریباً از تماشاچی و بلوا طلب کشته و مجروح میگردند سربازها نعش کشتگانرا در سرداب محبس سر چهارسوق و مسجد خرابهائی که نزدیک است میبرند که بدست بلوائیان نیفتد مردمیکه جنگ ندیده صدای توپ و تفنگ کمتر شنیده اند فرار مینمایند دولتیان محاصره مسجد را سخت میکنند هر کس بخواند بیرون برود میگزارند و هر کس بخواند وارد شود مانع میگردند.

فصل هفتم

بلواییان نعش حاج سید حسین را آورده پهلوی نعش سید مقتول اول میگذارند خون از اطرافش جاریست صدای ضجه وزاری زن و مرد با آسمان میرود .
در اینحال علماء باهم نشسته مشورت میکنند و بالاخره رأی آنها بر این قرار میگیرد که بالای منبر رفته مردم را امر کنند از مسجد يك يك خارج شده بر سرشغل و کار خود بروند و آنها خود در مسجد بمانند بهر طریق که میدانند با دولت جواب و سؤال نمایند .

آقاسید عبدالله و آقاسید محمد منبر میروند و بقرآن و بهر چه مقدس است مردم را سوگند میدهند که از مسجد بیرون بروند حاج شیخ فضل الله نوری را هم مردم رفته بمسجد آورده اند که اختلافی کلمه در میان روحانیون نباشد او هم در ظاهر با آقایان همراهی کرده و این چند روزه در مسجد جامع میماند ولی در باطن موافقتی با آنها ندارد شیخ نوری هم در این موقع منبر رفته حرف آقایان را تعقیب مینماید مردم متفرق میشوند .

روز شنبه دوازدهم شهر جمادی الاولی بازارها باز میشود ولی علماء بزور مسجد جمع هستند و در این چند روزه معلوم نیست تا چه اندازه شرح وقایع بشاه عرض شده است .

دیوانیان تدبیری بنظرشان میرسد که دایره محاصره مسجد را تنگ نمایند که آمدوشد خانی بدانجا قطع گردد روز یکشنبه دایره محاصره را بقدری تنگ میکنند که نظامیان بدرهای مسجد و باغهای آنجا میرسند در این حال از طرف دولت پیغامهای تهدید آمیز به علماء داده میشود که برای اصلاح با دولت حاضر گردند و آنها نمیپذیرند بالاخره جواب میدهند اگر دولت خیراهشهای ما را اجابت کند چه بهتر والا اذن بدهد ما همگی بمتبات عالیات برویم جواب از طرف دولت میآورند که راه باز است کسی متعرض شما نخواهد بود .

روز دوشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) تمام آقایان باین بابویه که چند میل راه در جنوب طهران است میروند که از آنجا بقم روانه گردند مگر شیخ فضل الله که بخانه خود رفته و یکصورتی با دولتیا محفوظ

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

میدارد و بعد از دوزخ روانه شده با آقایان ملحق میگردد.

علماء در این مقام بحضرت عبدالعظیم نمیروند برای اینکه تصور نشود میخواهند آنجا مانده اوضاع سابق را برپا کنند خلاصه آقایان یکروز در این بابویه مانده از آنجا بقم روانه میگردد دولتیان میخواهند نگذارند شیخ فضل الله با آنها ملحق شود او خود نمیپذیرد چونکه در نظر عوام برای او بدنام است.

بعد از مسافرت روحانیان از طهران عین الدوله و کارکنانش تصور میکنند کار اصلاح شد و راحت شدند همه از شهر بعمارت ییلاقی خود میروند و از رؤسای اصناف التزام میگیرند دکان خود را نبندند و خیالشان بکلی راحت میشود ولی مسلم است که این آسایش موقتی است و عنقریب صدا بلند خواهد شد.

چند کلامه از شرح حال خود بنویسم در این موقع برهن کار سخت شده زیرا که از یکطرف بملاحظه مدرسه ها نمیتوانم خود را یک جهت جزو مهاجرین قرار داده با دولتیان که مساعدتشان برای حفظ مدارس از مرض روحانی نمایان لازم است صریحاً مخالفت نمایم بهلاوه در حوزه آقایان هم اشخاصی هستند که با آنها دمخور نیستم و بودن در سلك صحبت آنها را خوش ندارم از طرف دیگر از روی آزادیخواهی نمیخواهم خود را دور بگیرم این است که برادرم حاج میرزا علی محمد را روانه قم مینمایم که به علماء ملحق شود و خود در طهران توقف مینمایم بی آنکه ملاقاتی از انابك اعظم بنمایم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه شهر طهران آرام است و دکانین باز روز پنجشنبه طرف عصر کم کم دکان بسته میشود.

شب جمعه چند نفر از کسبه و طلاب سفارتخانه انگلیس رفته متحصن میشوند. شنیده میشود که آقا سید عبدالله به بعضی از خواص خود دستور میداده است که بعد از رفتن ما بقم باید در سفارت انگلیس متحصن شد و بدیهی است که این دستور بی سابقه قراردادی با کسانی از رجال دولت که در خفا با او کار میکنند و بالاخره با کارکنان سفارت نبوده است تا عصر جمعه پانصد نفر تقریباً از طلاب و کسبه در سفارتخانه مزبور جمع شده بشکایت از تعدیات دولت آغاز سخن مینمایند.

فصل هفتم

اجزای سفارت هم خالی از انتظار ورود جمعیت نبوده اند و باین سبب حسن قبول از آنها ظاهر شده نیکو پذیرایی مینمایند خبر در شهر منتشر میشود که در سفارت انگلیس بروی واردین باز است از آنها پذیرایی میکنند و بآنها امنیت میدهند بدیهی است انتشار این خبر در میان مردمیکه مدتی است رنگ آسایش و امنیت را ندیده شبها خواب راحت نموده اند چه اثر میبخشد خصوصاً که جمعی از آنها بیگناه کشته شده اند. محاکم شرعی که محل حاجت مردم است بواسطه مسافرت آقایان تعطیل شده تحریکات و تبلیغاتهم از چند راه میشود این است که مردم تحصن در سفارت را فرج بعد از شدت و از وظائف ایمانی دانسته صنف صنف و دسته دسته راه سفارت انگلیس را پیش گرفته باغ سفارت که یکی از باغهای بزرگ تهران است پر میشود از تجار و کسبه و طالب و غیره اداره ماکول و مشروب این جمعیت و هر قدر جمعیت که در این فضا بگنجد منظم است از طرف يك کمپانی مجهول اگر چه اشخاص مباشر معلومند و عمده آنها دو نفر تاجر درجه سیم هستند حاج محمد تقی و حاج محمد حسن معروف به بنکدار که در ایام توقف آقایان در حضرت عبدالعظیم با زمین دو نفر ناظر و وکیل خرج بوده طوری اداره را بزرگ گرفته بودند که اگر بیست هزار نفر هم آنجا جمع میشد میتوانستند از عهده خرج آنها بر آیند بدیهی است این خرج گزاف محل معین و قابل لازم دارد عجاناً که آن محل بنگارنده مجهول است بعد از این اگر معلوم شد خواهم نوشت بعضی معتقدند که دست سیاست خارجی کمک می مادی هم مینماید تا چه اندازه صحیح باشد. (۱)

بالجمله اجزای سفارت هر چه بتوانند از واردین دلربایی کرده نوح خواهی و رأفت خود را نسبت به مردم حالی مینمایند.

(۱) - تحقیقات بعد بنگارنده محقق داشت که هیچگونه کمک مادی از خارج نمیشده است و قسمت عمده این مخارج را رؤسا و تجار طرفداران و کارکنان امین السلطان میداده اند برای بر سر کار آوردن او و شاید از پول خود امین السلطان هم بوده است دیگران هم بمقاصد مختلف کومکهایی میکردند.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

گراندوف شارژدافر انگلیس که در اینوقت بجای وزیر مختار است روز اول آمده خالق را مخاطب کرده میگوید :

تشکر میکنم از دولت متبوع خودم که در فاصله سه ماه راه خیر ورود شما را بسفارتخانه باتلگراف بلندن دادم بفاصله شش ساعت جواب گرفتم که کمال پذیرائی را از شما بنمایم .

بعد میگوید از مسجد جمعه تهران تارک همایونی سیصد قدم زیاده فاصله نیست شش روز خلاق آنجا متحصن بودند و جوابی از دربار عمایون نشنیدند .

خلاصه هر دسته از طلاب و کسبه وارد میشدند بکدستگاه چادر مخصوص از طرف سفارت برای آنها سرپا میشود و از آنها انواع پذیرائی بعمل میآید و چون چادر در سفارت یافت نمیشود هر دسته که میآیند چادری همراه خود میآورند و روی هر چادر نوشته میشود که متعلق بکدام صنف است تا روز شنبه هفتم شهر جمادی الاخر که عده متحصنین به بیست هزار نفر میرسد .

اگرچه کار گذاران سفارت آنقدر که ممکن است در انتظام داخل سفارت سعی میکنند ولی مردم هم گویا روح تازه در آنها حلول کرده مختصر کار بقاءده از ایشان سر نمیزند نماز جماعت میخوانند مجلس شوراتی که از هر صنف چند نفر در آن باشند تشکیل داده مقررات آن مجلس را همه اطاعت میکنند اینجا سه مطلب را باید دانست یکی آنکه متحصنین سفارت انگلیس بدولت چه میگویند و از او چه جواب میشوند دیگر آنکه دولت در رفع این غائله چه اقدام میکند سیم آنکه اشخاص آزادیخواه خارج از حوزه از این اجتماع چه استفاده مینمایند و عاقبت امر بکجا میانجامد .

این جماعت بعد از ورود بسفارت بتوسط شارژدافر سفارت گراندوف عرضحالی بدولت میدهند مشتمل بر سه مطلب :

یکی آنکه تمام کار وزندگان و دادرستد که داریم از روی شرع اسلام است و در نبودن علماء که زمام امور شرع بدست آنهاست امور زندگانی ما مختل است از

فصل هفتم

اینجهت تا علمای روحانی ما مراجعت نکنند بکاروشغلی دست نمی‌زنیم .
دوم آنکه مجلس عدالت که شاه در چند ماه پیش دستخط آن را بما داده
چرا اجرا نشده است

سوم آنکه ما امنیت مالی و جانی نداریم و امنیت میخواهیم .
این عریضه بتوسط گراندوف بمشیرالدوله وزیر خارجه داده میشود و او میفرستد
نزد اتابك اعظم که اگر اذن میدهد عریضه را بحضور شاه بفرستد بدیبهی است اتابك
دیگر اینجا نمیتواند رخصت ندهد این است که اجازه میدهد و اطمینان دارد که جواب
عین مسوده‌ئی خواهد بود که بقلم او نوشته میشود بعد از دو روز جواب عریضه بدست
گراندوف میرسد بمضمون ذیل :

خطاب بمشیرالدوله که در جواب متحصنین بگوید :

ما علمای شمارا نگفته‌ایم بروند بلکه خودشان رفته‌اند و خواهند برگشت بعلاوه
تمام علماء رفته‌اند و بقدریکه کارشراعیات شما مختل نماید در شهر هستند اما دستخط
عدالتخانه که اجرای آنرا خواسته‌اید آنهم نظامنامه اش نوشته شده است در صدد
تشکیل مجلس عدالت هستیم و اما امنیت که خواسته‌اید بحمدالله شهر طهران امن
است و ما هم که سرباز و مستحفظ در شهر گذارده بودیم برداشتیم که شما آسوده باشید .
این جوابها غیر از خندیدن متحصنین نفعی نمیکند و فرستادنش بسفارت جز اینکه
مزید هیجان شورشیان بشود فایده‌ئی نمیبخشند .

اما اقدامات آزادیخواهان - آزادیخواهان که حوزه های متعدد دارند بیشتر
افراد آنها بعنوان تماشاچی در جزو متحصنین سفارت دیده میشوند و مراقب هستند
که این دواى سعوى يعنى توسل به بیگانه بقدر حاجت استعمال شود دست آخر هم
کار خود را کرده نگذارند آنطور که انگلیسان میخواهند (از این التجای خلق بسفارتخانه
آنها استفاده کنند) کامیاب گردند .

و اما اقدامات دولت در رفع غائله از طرف دولت حاج میرزا حسنخان
محتشم السلطنه رئیس وزارت خارجه بسفارتخانه میرود و دستخطی از شاه میبرد برای
مردم بخواند اما هیچکس حاضر نمیشود او را ملاقات کند فقط یکنفر میآید باو میگویید

مقدمات بلوا و هزل عین الدوله

ما شکایتهای خود را بتوسط شارژدافر گفته ایم جوابی دارید باو بگوئید او بما خواهد گفت محتشم السلطنه ما یوس مراجعت مینماید .

بعد از این جمعی از رؤسای تجار را که سفارت نرفته اند و در امر بازار و دادوستد مرجعیت دارند از قبیل حاج حسین آقامین دارالضرب حاج محمد اسمعیل آقا تبریزی حاج محمدعلی شالچی حاج عبدالرزاق اسکویی حاج محمد تقی شاهرودی حاج سید محمد صراف حاج آقا محمد معین التجار بوشهری آقاسید محمد باقر کاشانی بصاحبقرانیه احضار کرده آنها را بحضور شاه میبرند شاه اولاً خطاب عتاب آمیز میکند که این ارادل چرا حرکات وحشیانه میکنند این اشخاص ورشکسته بی سرو پا کیستند بسفارتخانه انگلیس رفته اند .

تجار همه ساکت میمانند مگر امین الضرب که میگردد ما هر چه داریم از دولت است جان و مال ما متعلق پیاوشاه است .

بعد از این سخن شاه ملایمت کرده اظهار مرحمت بتجار مینماید و از آنها میخواهد بروند آن جمع را از سفارتخانه متفرق نمایند .

تجار هم بظاهر اظهار اطاعت میکنند و خارج میگردند .

اتابك اعظم تصور میکند کار گذشت این جمع میروند مردم را متفرق مینمایند مراجعت دادن علماء هم مال المصالحه خواهد شد خونهای بناحق ریخته شده از میان میروند مردم از گفتن حرف مشروع خود منصرف میشوند و باز ایشان اتابك اعظم خواهند بود .

خلاصه تجار از حضور شاه برگشته اتابك و مشیر الدوله را دیده دستور العملهایی گرفته میآیند و میروند بسفارتخانه هر چه میخواهند رؤسای متحصنین را جمع کرده با آنها صحبتی ندارند نمیشود و آنها برای ملاقات حاجیها حاضر نمیگردند تجار هم که روحاً بامقاصد متحصنین موافقند و از روی مصلحت خود داخل آنها نشده اند بی آنکه کلمه ای با کسی صحبت داشته باشند برگشته یکسر میروند بمبارك آباد عمارت بیلاقی عین الدوله خبر شکست خود را باو میدهند و او پینهایت افسرده خاطر میشود عین الدوله در این

فصل هفتم

مجلس با تبحر صحبت بسیار مینماید و میگوید این مردم چه میخواهند و چه میگویند. تبحر هم چون از سطوت او اندیشه دارند در جواب خود داری میکنند او جواب میخواهد حاج آقا محمد معین التبحر بوشهری میگوید من از این جماعت نیستم و حرف را پوست کنده میزنم این جماعت که شما با آنها حرف میزنید جسمشان خدمت شما و روحشان نزد متحصنین است با آنها همخیال و هم رأی هستند مجلس میخواهند عین الدوله میگوید ما که قرار مجلس عدالت را دادیم حاج معین میگوید آنها مجلس مبعوثان ملی میخواهند از آن مجلسها که در تمام دنیا معمول است عین الدوله از شنیدن این سخن بسیار در هم شده سکوت مینماید و مجلس را خاتمه داده قرار صحبت را بمجلس دیگر میگذارد که چند نفر از میان همین جمع آمده با آنها صحبت بدارد تبحر میروند و فردا صبح چند نفر که معین شده اند حاضر میشوند.

در این مجلس خصوصی عین الدوله با تبحر اظهار همدردی و مجلس شورایی خواهی میکند دستخطی هم که از شاه برای نشان دادن بتبحر و افعال نمودن آنها گرفته است نشان میدهد مفادش قبول نمودن شاه است مجلس شورایی را. عین الدوله بتبحر میگوید من از خدا میخواهم اینکار صورت بگیرد ولی از مآلها اندیشه دارم که مبادا خود را داخل کنند و چون بیشتر آنها اهل غرض و طمع هستند کار را خراب نمایند اینکار باید صورت بگیرد ولی بدست شما تبحر نه بدست علمای روحانی.

تبحر که این مطلب را میشوند دستخط شاه را هم دیده اند فریب خورده یقین میکنند او در باطن با آنها همراه است و راه اصلاح کار این است که دست علماء کوتاه شود و بدست تبحر مجلس شورایی تأسیس گردد و حاضر میشوند که خود بقم رفته علماء را برگردانند و متحصنین را اطمینان داده از سفارت بیرون بیاورند.

مقرر میشود که مشیرالدوله با جمعی از رؤسای تبحر روانه قم شده علماء را برگردانند و بمشیرالدوله و کالت تام میدهند که از طرف دولت هرقراری که صلاح بداند با علماء بدهد و هرگونه اقدامی لازم باشد بنماید.

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

عین الدوله مخالفت باطنی مشیرالدوله را باخود و ربط باطنی او را با علماء و آزادیخواهان میداند در این انتخاب میخواهد او را دچار محذور شدید کند و بالاخره نزد شاه او را متهم سازد و تنها حریفی را که در مقابل خود میبیند از میان بردارد مشیرالدوله نیکو میداند علت انتخاب او برای این مسافرت چیست این است که دست بهم مالیده منتظر است کار عین الدوله ساخته شود و بآرزوی خود برسد.

مشیرالدوله باصرار

عین الدوله در ظاهر تدارک رفتنش را بقم میبیند و از شمیران بشهر آمده تجار هم در شرف حرکت هستند و از طرف دولت بقم و سایر ولایات تلگراف میشود که مشیرالدوله مأمور رفتن بقم گشت برای مراجعت دادن علماء ولی دشمنان اتابک وقت را غنیمت دانسته نزد شاه سخت برای او کارشکنی میکنند مشیرالدوله هم



عین الدوله

البته برای خلاص شدن از محذور رفتن بقم هرچه از دستش برمیآید کوتاهی نمیکند و

فصل هفتم

بحسن اتفاق یا بحسن تدبیر کارکنان مخالف دولت تلگراف مفصلی از تبریز از طرف ولیعهد بتوسط مشیرالدوله بشاه میشود حاصلش آنکه برای خاطر یکنفر نمیشود چشم از سلطنت پوشید در اینحال تیرهای هدف میخورد و شاه برای عزل اتابك حاضر میشود روز یکشنبه هفتم شهر جمادی الاولی هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) اتابك اعظم را و امیدارند از مقام صدارت استعفا نماید و بمشیرالدوله اطلاع میدهند از خیال رفتن قم منصرف گردد و رئیس الوزراء بوده باشد همانروز دستخط ریاست وزرائی او صادر و روز بعد صدراعظم میگردد.

فصل هشتم

صدارت میرزا نصر الله خان مشیرالدوله و مقدمات تأسیس مجلس

پس از شروع نگارش شرح عنوان این فصل چند کلمه از حال و کار خود بنویسم در ایام اخیر صدارت عین الدوله غایت کار تاریخ بود ولی کم کم آشکار شد که دیگر او نمیتواند بر این مسند باقی بماند.

نگارنده هم ملاحظاتی سابق را لازم ندانسته آمد و رفت خود را با مشیرالدوله زیاد کرده یکی دو مجلس خبط و خطاهای عین الدوله و کارکنانش را آشکارا بیان میکنم مشیرالدوله هم برخلاف پیش مضایقه ندارد بگویند و بشنوند و از تمام وقایع حادثه و سختگیریها که در این مدت بر مردم شده است اظهار بی اطلاعی مینماید در صورتیکه ممکن نیست بیخبر بوده باشد مشیرالدوله در میان جمع از نگارنده میپرسد این خلق از کدام راه سفارت انگلیس رفتند جواب میدهم پا گذاردند بنردبانهاییکه شبها برای دستگیر نمودن اشخاص بیگناه بدیوار خانه‌های آنها گذارده شد و داخل سفارت شدند مشیرالدوله خود را ناگزیر دید که تصدیق نماید.

بالجمله با آقایان بقم رفته بواسطه برادرم که آنجا است مربوط هستم هر چه میتوانم با آنها کمک میکنم و برای تأسیس مجلس شورای ملی از هیچ اقدام دریغ نمیدارم.

روز پنج شنبه چهارم جمادالاولی دوز روز بغزل عین الدوله مانده است در ضمن صحبت با مشیرالدوله باو میگویم بزودی خدمت شما خواهد آمد میگویند کی جواب

فصل هشتم

میدهم صدارت میگوید صلاح من نیست جواب میدهم دو صورت دارد یک صورت آنکه بخواهید مانند گذشتگان صدارت نماید البته نه صلاح شما است نه صلاح مملکت صورت دیگر آنکه بکنید آن کار را که صلاح امروز است یعنی تأسیس مجلس شورای ملی در این صورت از شما بهتر برای صدارت کسی نیست و صلاح شما و صلاح مملکت هر دو هست در این مجلس بامشیرالدوله رایگان صحبت میدارم و او را برای قبول صدارت



مشیرالدوله

واقدام اساسی باصلاح مملکت تشویق مینمایم در صورتیکه در قسمت اول محتاج به تشویق نبود و هم میرزا حسنخان مشیرالملک فرزند او را در این روز ملاقات کرده او را همفکر و همخیال خود دیده در موضوع اقدام فوری بتأسیس مجلس شورای ملی ترغیب مینمایم و باید دانست که صدارت مشیرالدوله در اینوقت بجهاتی برای پیشرفت مقاصد ملیون و جریان امور دولت و آرام نمودن افکاری که در هیجان است مفید میباشد اول آنکه مجبور است در موضوع تبدیل اساس دولت کوشش نماید و این آرزوی ملیون

و آزادبخواهان حقیقی است دوم آنکه شخص خوش فطرت و ملایم رفتار است کسی از او رنجشی ندارد سیم آنکه تا یکدرجه اظهار همدردی باعلماء و ملت داشته و آقابان از او حرف شنوی دارند چهارم آنکه بواسطه دو پسر تحصیل کرده‌ئی که دارد میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسینخان مؤتمن الملک خواص امیدواری دارند که بواسطه

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

علم و اطلاع آنها احوال ملت و اوضاع مملکت رو ببود بگذارو .

بهر حال عزل عین الدوله و نصب مشیر الدوله تا یک اندازه اشتعال نایره فتنه را آرام مینماید و علیرضاخان عضدالملک پیرمرد شصتساله رئیس سلسله قاجاریه و محترمترین رجال دولت که با علماء هم الفت و سنخیت دارد مأمور میشود بقم رفته علماء را بمرکز برگرداند و همان اختیارات که بمشیر الدوله داده بودند باو هم داده میشود چند نفر از رجال درجه دوم دولت هم همراه او روانه میشوند و این جمع با میرزا شفیع خان مستشارالملک گرکانی وزیر بیوتات دولتی که یکی از محترمین رجال دولت است و جندی پیش برای دلجویی باطنی از آقایان بقم فرستاده شده همدست شده خدمت بازگشت دادن علماء را انجام میدهند و یکمده چهار صد نفری بتوقف خود در سفارت ادامه میدهند تا اطمینان از اجرا شدن دستخط همایون حاصل کرده بعد خارج گردند اینجا لازم است بیک مطلب مهم اشاره نمایم و آن نظریات سیاسی انگلیسان است در ایندرجه همراهی با متحصنین و دادن دستورهای خصوصی بآنها مخصوصاً در این موضوع که اختیارات شاه باید محدود گردد بلی انگلیسان باین نکته در این موقع کاملاً نظر دارند و آن بواسطه مایوسی آنها است از حیات مظفرالدینشاه و نگرانی مفرطی که از سیاست جانشین او دارند بواسطه ربط خصوصی او با روسها که در امور آسیای مرکزی و در کارهای ایران بملاحظه خلیج فارس و هندوستان با آنها رقابت دارند در این صورت میدانند اگر محمدعلیمیرزای ولیعهد با اختیارات غیر محدود بسلطنت برسد سیاست آنها در ایران ضعیف میگردد این است که از مختصر هیجان ملی ایران استفاده کرده بیاز گذاردن در سفارت بروی ملیون افکار ضعیف آنها را قوی ساخته باطناً همراهی میکنند پیش از آنکه شاه نفس آخرین را بکشد اختیارات سلطنت برای جانشین او محدود گشته باشد .

خلاصه مردم هفت شب تمام بازار و دکانین طهران را چراغان میکنند و در تمام شهرهای ایران بلکه در هر کجا شیعه و ایرانی وجود دارد عید گرفته میشود و قنسولخانهای ایران در تمام دول عالم جشن میگیرند آقایانهم با نهایت احترام از قم حرکت کرده و بطهران میآیند بدیبهی است جمعی از رجال دولت که با عین الدوله متحد بوده اند

فصل هشتم

از قبیل امیر بهادر جنگ و حاجب الدوله و نیرالدین و سپه‌دار نصر المملطنه از این وقایع بینهایت افسرده خاطر هستند اما جرئت مخالفت کردن ندارند حاج شیخ فضل‌الله نوری با بعضی دیگر از علماء زودتر از دیگران از قم حرکت کرده می‌آیند در کهریزك سه فرسخی طهران توقف میکنند تا دیگران برصند نگارنده هم از طهران بنکهریزك رفته در آنجا بتقریبی با حاج شیخ فضل‌الله نوری که در مدعت اقامت طهران همه وقت با خانواده ما کنسورت داشته خصوصیت مینماید و کنسورت دیرینه بر طرف میشود بعضی صلاح‌دیده‌اند که علماء در این سفر در صدد بعضی اسباب‌چینیها برای استقبال نمودن خلق نباشند و سرورده وارد شده که بکار تأسیس مجلس شورایی پرداخته و بیفرضی خود را بخلق حالی نمایند ولی اگر بزرگترها هم فرضاً قبول کنند جوانها چگونه رضایت خواهند داد و کی می‌گذارند اینکار صلاح انجام یابد.

بالجمعه روز چهارشنبه بیست و چهارم شهر جمادی‌الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) آقایان در کمال احترام وارد طهران میشوند و در حضرت عبدالعظیم مختصر خطابه‌ای خوانده میشود حاصلش آنکه علما در ورود بطهران دیدوبازدید با کسی نخواهند کرد تا ترتیب مجلس داده شود و قرار میدهند بملاقات شاهم نروند تا کار مجلس مرتب گردد و این قراردادها باصرار آزادیخواهان و بواسطه ملاحظه ایست که آقایان از آنها دارند و گرنه اغلب رؤسای آنها از پیش آمدنها خوشدل نیستند و میدانند که این اوضاع برفع آنها تمام نمیشود زیرا که نه تنها وضع قوانین و تأسیس مجلس شورایی اختیارات سلطنت و دولت را محدود میسازد بلکه بنفوذهای نامحدود ایشان که با قوت انتساب بشریعت بدست آورده اند پایان بخشیده روحانی حقیقی را از روحانی نمایی دنیا طلب جدا خواهد ساخت ولی عیاله جز همراهی چاره ندارد.

دو روز بعد از ورود آقایان علماء بطهران در صورتیکه هنوز بقیه متحصنین در سفارت انگلیسی هستند از طرف آقایان و تجار بصدر اعظم تذکر داده میشود که با انجام مقدمات تأسیس مجلس اقدام نماید در روز بیست و ششم جمادی‌الثانی خطابی از طرف صدارت بمحقق الدوله رئیس بیوتات دولتی صادر میشود که عمارت وسط باخ بهارستان را که از

مقدمات بلوا و مرگ حسین الدوله

عمارات معروف تهران و بنا شده مرحوم میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار است برای مجلس شورایی میا نماینده این عمارت بعد از مرحوم سپهسالار در تصرف دولت آمده و همانخانه دولت است.

آقایان علماء اگر چه از این خبر بظاهر مسرور میشوند ولی بملاحظه اینکه عمارت بهارستان بی رضای برته سپهسالار بتصرف دولت در آمده ایراد میکنند که چون میسب باید مطابق شرع اسلام دائر گردد از ورته مالک باید اجازه گرفت و چون بعضی از آنها در تهران نیستند لهذا موقتاً از بهارستان صرف نظر میشود و مدرسه نظامی قدیم را که در ارض همایون واقعتاً برای اینکار معین مینمایند. روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الثانیه هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) بر حسب دعوتنامه‌ای که از طرف عضدالملک بجمعی کثیر از رجال و علماء و اعیان و اشراف نوشته شده مجلس مفصلی در مدرسه نظامی منعقد میگردد و چون مذاکره است که عضدالملک رئیس مجلس خواهد بود و بر طبق و وفق امور آقایان اخیراً با او بوده است دعوت از جانب او میشود در صورتیکه مسلم است عضدالملک گر چه شخص محترم خیر خواهی است ولی کاریاست مجلس شورایی از او ساخته نیست و رئیس مجلس را خود مجلس باید معین نماید.

بالجمله در این مجلس لوازم پذیرائی از هر حیث مهیا است و تقریباً هزار نفر از علماء و رجال و اعیان طهران حاضرند صدر اعظم و نایب السلطنه هم حاضر میگرددند و از آنجا که علماء اصرار دارند اینکار باسم آنها تمام شود لذا خطاب به‌ای که بمشروطیت دولت و انتخاب و کلائی ملت تصریح دارد نوشته‌اند و آقا سید عبداللّه مصمم است از طرف آقایان خطابه را در مجلس بخواند ولی صدر اعظم پیشدستی کرده اظهار میکند خطابه‌ای دارم باید بخوانم و برمیخیزد شروع بخواندن مینماید آقایان از پیشدستی صدر اعظم باطناً ملول میشوند ولی جز مسکوت چاره ندارند صدر اعظم خطابه خود را بنام خدا و پیغمبر و امام زمان شروع کرده و از شاه تمجید زیاد نموده از موفقیت خودش بانجام خدمات ملی خدا را شکر مینماید در این حال حاضرین هم ایستاده‌اند و صحن مدرسه نظامی پر است از تبار و کسبه و مردم تملشالی در این مجلس شفعی در مردم دیده میشود که هرگز دیده نشده

فصل هشتم

و هیچکس باور نکرده در مملکت ایران باین زودی بشود اینگونه اقدامات را نمود اما بغیر از معدودی که میدانند چه میکنند و مقصود چیست دیگران نمیدانند چه خبر است اسم مجلسی میشوند حرف مشروطه و قانون اساسی بگوششان میخورد اما قانون یعنی چه مجلس کدام است مشروطه چیست نمیدانند کسبه تصور میکنند مجلسی برای نرخ ارزاق تشکیل میشود در باریان جاهل تصور میکنند مجلس شورای در باریست روحانیان تصور مینمایند مجلسی است برای رسیدگی بمحاکمات و اجرای احکام شرعیه و هیچکدام از آنها که نمیدانند هم حاضر نیستند از اهلهش پیرسند این مهمان تازه وارد شده خصوصیات احوالش چیست چه کاری از او ساخته است چگونه باید او را پرورش داد و چگونه باید او را نگاهداری نمود که ضایع و باطل نگردد روحانیان مشروطه را از روی چند آیه از قرآن میشناسند که در آنها امر بمشورت در امور شده است عوام هم که نظرشان بر ژسای روحانی است و چنانکه در مسائل شرعیه فرعیه از آنها تقلید میکنند در مسائل سیاسی هم تصور میکنند هر طور آنها گفتند همان صحیح است. خلاصه بعد از تمام شدن خطابه صدر اعظم چون تمام مردم خطابه را نشنیده بودند حاج شیخ مهدی سلطان المتکلمین که از وعاظ معروفست برخاسته خواندن خطابه را تجدید مینماید و میخواند بعد از آن خطابه علماء را بخواند صدر اعظم در اجازه دادن خود داری میکند و باصرار آقایان ناچار میشود قلم بدست گرفته چند کلمه را که بصورت رجز خوانی است و بمحدود ساختن اختیارات دولت تصریح دارد قلم گرفته باقی را اجازه میدهند بخوانند تا اینوقت در ایران کف زدن در بین و یا در پایان خطابه ها رسم نبوده است جمعی از تجار اروپا دیده و بعضی از آزادیخواهان در گوشه می نشسته اند بمحض پایان یافتن خطابه کف میزنند و باقی مردم از آنها تقلید مینمایند و کف زدن در مجالس خطابه معمول میشود روحانیان خشک و مقدسین دنیا ندیده این عمل را لفو و لهو دانسته در پیش خود اظهار تنفر مینمایند.

بالجمله صدای کف زدنهای متوالی و فریاد زنده باد شاهنشاه ایران زنده باد ملت ایران در عمارت ساهانتی که به جل انقباد این مجلس نزدیک است پیچیده شاه ناخوش

مقدمات بلوا و عزل عین الدوله

احوال را خشنود و ولیعهد جوان بیعقیده باین اوضاع را بادر باریان مستبدشکسته خاطر میسازد و مجلس نزدیک غروب آفتاب ختم میشود.

فردای آنروز آقایان علماء حضور شاه میروند و بقیه متحصنین سفارت انگلیس هم از تحصن بیرون میآیند باین ترتیب که آقا سید عبدالله بهبهانی و بعضی دیگر از آقایان میروند در سفارتخانه می نشینند تا مردم همه بیرون میروند بعد از آن آقایان علماء بحضور شاه رفته خوشحال مراجعت نموده مشغول دید و بازدید و در مقام رونق دادن بازار ریاست خود بر میآیند و اجزای آنها وقایع حادثه را برای جلب منفعت وسیله دانسته بانجام خیالات خود میپردازند و مجلس خواهی را عنوان هر کار قرار داده عوام هم امیدوارند بدست ایشان قانون عدل و داد نوشته و اجرا گردد.

چون طمعکاران و ریاست طلبان با عقاید آزادیخواهان در باطن مخالفت دارند و نگارنده را هم یکی از آنها میدانند پس از حصول موفقیت ظاهری در صدد آزار من برآمده اشخاص پست را بهتاکمی نمودن از من واداشته اعلانها نوشته بدرو دیوار میچسبانند و جز اطفای نابره حسادت خود نتیجه نمیگیرند.

فصل نهم

مقدمات مجلس شورایی و مرگ شاه

آزادخواهان در مرحله دوم تأسیس حکومت ملی باز مورد حمله میشوند چه مستبدین میخواهند در این مرحله هم مبارزه نموده نگذارند نظامنامه انتخابات بصورتی نوشته شود که اساس دولت تغییر نماید بلکه مجلس شورای دولتی تأسیس گردد و در اینکار بعضی از روحانیان بظاهر طرفدار مشروطه را با خود همراه مینمایند آزادخواهان بعضی گرفتن دستخط مشروطیت جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع الدوله و مخبر السلطنه و مشیر الملک و محتشم السلطنه را و داشته بعضی از نظامنامه‌های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و جرح و تعدیل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب میدهند و بیفاصله جمعی از رجال دولت و ملت را دعوت کرده آن نظامنامه را میخواهند ولی اینکار بدو اشکال بر میخورد یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولیمهد باطناً در رأس آنها واقع است و نمیکند بگذارند سلطنتی را که برای در آغوش گرفتنش روزی یک ساعت شماری میکند محدود بگردد این هر دو دسته بنظامنامه‌ای که از طرف آزادخواهان بدست رجال مطلع نوشته شده اعتراض دارند و نقطه نظر هر یک از آنها چیز دیگر است نقطه نظر روحانیان این است که از بایبهای ناصرالدینشاهی یعنی منورالافکاران ملت یعنی تجددخواهان و بی اعتقادان بروحانی نمایان و بخرافات گرچه مسلمان حقیقی بوده باشند کسی داخل مجلس نشود زیرا دخول آنها را در مجلس برای ریاست خود مضر میدانند و از شراطی که برای منتخب و منتخب نموده اند و بالاخره هم جزو نظامنامه میشود و هم از مسئله طراز اول که در جای خود خواهید خواند نکته‌ای را که ذکر شد تصدیق خواهید کرد و اما نقطه نظر رجال مستبد در مخالفت با نظامنامه حاضر شده دو چیز است یکی آنکه قوای مملکت فقط در تحت اراده پادشاه

بوده باشد و تجزیه نگردد دیگر آنکه روحانیون نفوذی در مجلس حاصل نمایند یا کمتر حاصل کنند و در این قسمت توافق نظر مابین آنها و آزادی خواهان حاصل است.

بالجمله نظامنامه در مجلس مرکب از رجال و روحانیان و تجار خوانده میشود و روحانیان به بعضی از مطالب آن اعتراض مینمایند و میخواهند نظامنامه را برده در آن نظر و تأمل نموده اصلاحات بنمایند کسانی که ملتفت مطلب هستند راضی نشده نمیکذارند نظامنامه نزد آقایان بماند آقایان هم بخیال میافتند بدستیاری بعضی از فرنگی مآبان نظامنامه انتخابی ترتیب بدهند قسمتهایی را که باید از نظامنامه‌های خارج بگیرند گرفته قسمتهای دینی و وطنی آنرا هم بطوریکه باعقاصد آنها وفق بدهند تنظیم نموده امضای آنرا بدولت تحمیل نمایند از یکطرف درباریان مخالف از قبیل شعاع السلطنه پسر شاه و امیر بهادر جنگ و غیره نظامنامه آزادیخواهان را خوانده بر مشیرالملک اعتراض میکنند که چرا نظامنامه را با آنها نشان نداده در مجلس علماء و تجار و غیره قرائت نموده است زیرا که آنها در نظر دارند نظامنامه بصورتی نوشته شود که عنوان سلطنت را تغییر ندهد و بالاخره آنها نیز در نظامنامه مزبور تصرفاتی کرده بمیل خود چیزی مرتب میسازند و برای اسکت مردم و قبولانیدن نظامنامه خود آقا سید عبدالله را نزد شاه دعوت کرده او را راضی میکنند و خوشنود بر میگردانند نظامنامه تصرف شده را هم باو میدهند که مردم اراده داده بجهت قبولانند.

از اینطرف ملیون و آزادیخواهان مخصوصاً آقا سید محمد طباطبائی از تنها رفیق آقا سید عبدالله بحضور شاه ظنین شده از او دلتنک میگردند خاصه که نظامنامه تصرف شده را هم همراه خود آورده است و مردم اراده میدهند یکی دو روز مردم از آقاسی بهبهانی بینهایت بدگویی کرده در خانه او اجتماع مینمایند و او را مجبور میسازند از راه ناصوابی که میرود باز گشته با درباریان موافقت نمایند و و امیدارند شرحی بصدر اعظم بنویسد که ملت این نظامنامه را قبول نمیکند یعنی درباریان مخالف بدانند تنها راضی شدن من کافی نیست و از این اقدام که نموده اند

فصل نهم

نتیجه گرفته نشده است صدر اعظم جواب میدهد حالا که مردم قبول نمیکنند هر طور خودشان میخواهند نوشته بفرستند تا امضاء شود اینجا باز تجار بمیان افتاده همان نظامنامه را که آزادیخواهان نوشته اند با اندکی تغییر حاضر کرده روز جلسه عمومی خوانده میشود و این روز دهم ماه رجب ۱۳۲۴ است و هم جلسه عمومی در هفته دوروز در مدرسه نظام تشکیل میشود روحانیان موافق و رجال واعیان و تجار و کسبه جمع میشوند و خلاصه مذاکرات که شده در ملاء عام گفته میشود همه گوش میدهند و کسی هم بخواهد صحبتی بدارد مانع نمیشوند و در واقع يك مجلس آزاد ملی است و هم در این جلسه نظامنامه‌ای که جمعی از فرنگی‌مآبان باتفاق اولاد طباطبائی نوشته‌اند خوانده میشود و محل اعتنا واقع میگردد و هم در این جلسه در باب ارزان شدن قیمت نان و گوشت آقایان مخصوصاً آقا سید عبدالله نطق مفصلی کرده ضمناً خود را تبرئه مینمایند که با رجال استبداد موافقتی نداشته است قدری مردم را زام میکند و مجلس ختم میشود.

روز دوشنبه سیزدهم رجب باز مجلس منعقد میشود و نظامنامه‌ای که در مجالس خصوصی نوشته شده خوانده میشود و همه قبول میکنند و میرزا شفیع خان مستشار الملك گرگانی که نماینده دولت است در این جلسات نظامنامه را میبرد بصرح شاه برساند و برای روز پنجشنبه شانزدهم رجب حاضر نماید روز پنجشنبه شانزدهم مردم جمع میشوند و بانتظار رسیدن نظامنامه مینشینند نزدیک غروب آفتاب مستشار الملك آمده خبر می‌آورد که نظامنامه صبح نشد از پیش هم خبر رسیده بود که در باریان شاه را مانع شدند که نظامنامه را امضاء نماید بمحض رسیدن این خبر مردم بی‌بیجان آمده نسبت بمخالفین سخت بدگویی مینمایند و جمعی از همالجا مجدداً سفارت انگلیس رفته تحصن میجویند و تصمیم گرفته میشود روز شنبه بازار را باز نکنند تا وقتی که بمقصد خود برسند مخالفین از این هیاهو ترسناک شده نظامنامه را بصرح شاه میرسانند و روز دو شنبه هیجدهم رجب ۱۳۲۴ باز مجلس منعقد شده صدر اعظم و نایب السلطنه و جمعی از رجال دولت در مجلس حاضر میشوند و از طرف دولت نظامنامه موشح بدستخط همایون

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

خواننده میشود روز یکشنبه بازارها باز شده نظامنامه انتخابات چاپ گشته بدست مردم داده میشود و از طرف دولت مهدیقلیخان مخبر السلطنه بنظارت انتخابات طهران معین میگردد و از هر طبقه از طبقات خلق چند نفر معرف تعیین گشته در مجلس انتخابات حاضر میشوند و همه روز در مدرسه نظام مجلس انتخابات منعقد است جمعی بانتخاب صنفی از روی صحت و بعضی با سباحتینی و تقلب منتخب میگرددند و اکثریت با کسانی است که بصحت انتخاب شده اند.

نگارنده غالباً پهلوی دست مخبر السلطنه نشسته ام میبینم در قبول تعرفه هاچندان دقت نمی نماید بر او اعتراض میکنم آهسته میگوید بهتر این است پیش از آنکه شاه آخر نفس را بکشد این توپ صدا نماید چونکه ساعت بساعت حال مزاحی شاه بدتر میشود و امیدی بطول حیات او نیست خلاصه نا روز چهاردهم شعبان پنجاه و چند نفر در طهران انتخاب میشوند و قرار است روز پانزدهم شعبان که عید هواد صاحب الزمان است روز افتتاح رسمی مجلس شورا باشد ولی بدو ملاحظه تأخیر میشود یکی بملاحظه تمام نشدن انتخابات و دیگری آنکه روز افتتاح مجلس عید مخصوص باشد و با عید مذهبی تداخل نشود از این جهت افتتاح رسمی مجلس روز یکشنبه هیجدهم شهر شعبان هزار و سیصد و بیست و چهار (۱۳۲۴) مقرر میگردد که در آن روز بر حسب دعوت رسمی که از طرف مشیرالدوله صدر اعظم شده مجلسی در عمارت سلطنتی در اطاق برلیان باغ گلستان منعقد و سلام عام بر رسم اعیاد بزرگ بر پا میشود تمام دوائر دولتی و سفرای خارج بالباس رسمی حاضر میشوند جمعی از علماء و تجار و اعیان حضور بهم میرسانند صندلی شاه را در وسط اطاق روبروی باغ گلستان گذارده اند علماء بکطرف مینشینند سفرا طرف دیگر میایستند و شاهزادگان و وزراء طرف دیگر.

شاه ورود میکند مانند مرده متحرک او را بزحمت میآورند روی صندلی سلام مینشانند و این آخر کرسی نشینی او است بعد از بجا آوردن مراسم و هوزیک سلام که با حضور علمایزده میشود و خطبه و غیره شاه با صدای بسیار ضعیف که نگارنده و بعضی که نزدیک نشسته اند میشنویم میگوید ده سال است آرزوی این روز را داشتم الحمد لله که بمقصد خود

فصل نهم

رسیدم علماء دعای میکنند شاه پاکتی را که بدست صدر اعظم است بار عشه شدید بدست گرفته بدست نظام الملك که مخاطب - لام است و پیش رو ایستاده میدهد و میگوید این نطق ما است بخوان نظام الملك ورقه را از پاکت در آورده صورت نطق شاه را میخواند نطق شاه که خوانده شد مجلس پایان مییابد شاه را میرند سفراء روانه میشوند علماء میروند در یکی از عمارت های دربار مینشینند نائب السلطنه و صدر اعظم و وزیر دربار و جمعی از رجال دولت موافق و مخالف آنجا جمع میشوند خطابه های تبریک آمیز خوانده میشود و مجلس منقضی گشته از همان ساعت و کلاء میروند بمدرسه نظام در اطاق موقتی مجلس - نشسته بانتخاب رئیس و مذاکرات لازم میپردازند و بموجب نظامنامه در دفعه اول اکثریت و کلای طهران برای مذاکره کافی است و رسمیت دارد در شب همان روز نگارنده لوحه های با خط نستعلیق جلی نوشته شده حاضر کرده خود بمدرسه نظام برده پولی بقر اوها داده در را میکشایند و همراهی میکنند لوحه ها در سر اطاقها نصب میشود اطاق مجلس اطاق دفتر - اطاق پذیرائی و غیره صبح که مردم می آیند خوشحال میشوند بی آنکه بدانند کار کیست و هنوز آن لوحه ها در انبار مجلس باقی مانده است.

خلاصه از آن روز بعد بیشتر ایام مجلس منعقد است نظامنامه اساسی مجلس را مینویسند مذاکرات لازم را میکنند و انتظار ورود و کلای ولایات و سعدالدوله را دارند (سعدالدوله میرزا جوادخان پیر مرد شصت ساله از دانشمندان عصر است سالها در سلك مأمورین وزارت خارجه خدمت نموده و مدت ها بسمت وزیر مختاری در ممالک خارجه بوده مدتی وزارت تجارت را داشته و تأسیسات خوب در آن وزارتخانه نموده مدتی است که بواسطه ضدیت عین الدوله با او بوضع ناشایست از طهران بیزد تبعید شده و بالاخره در بزد قصد کشتن او را داشته اند او ناچار شده بتلگرافخانه انگلیس پناه برده تا موقع عزل عین الدوله در آن تلگرافخانه متحصن بوده است اینک از طرف ملت بوکالت مجلس انتخاب شده و انتظار ورودش را دارند) و هم در این مقام از روزنامه مجلس و بی اعتدالی که در اینکار برهن میشود چیزی بنویسم تا خوانندگان از اخلاق مردم زمان ما بیشتر آگاه شوند .

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

مدتی است نگارنده و جمعی از معارفخواهان در سدد هستیم روزنامه مفیدی دائر
نموده از اینراه هم خدمتی بوطن نموده باشیم در ماه رجب هزار و سیصد و بیست و چهار
(۱۳۲۴) خیال من در این باب قوت گرفته باشیر الملک صحبت میدارم او هم همراهی میکند
و چون اجازه تأسیس روزنامه را شخص شاه باید بدهد قرار میشود شماره اول آنرا
نوشته بفرستم بنظر شاه برسانند و اجازه بگیرند بنظر آوردم که اسمش را مجلس بگذارم
باین مناسبت که چون مجلس ملی دائر میشود این روزنامه هم بنمایندگان بسی اطلاع
مات دستور بدهد و هم اخبار مجلس را منتشر سازد شماره اول را نوشته میروم منزل
مخبر السلطنه تا در خصوص روزنامه با او صحبت بدارم میگوید خوب است اسمش را
المجلس بگذاریم روزنامه را در آورده نشان میدهم از توافق نظری که حاصل شده حیرت
میکند و وعده میدهد در این روزنامه شرکت نماید و هم بعضی از رجال تجدد خواه
وعده میدهند هر يك يك هزار تومان برای شرکت نمودن در این روزنامه بدهند بهر صورت
روزنامه را میدهم بمشیر الملک حضور شاه میفرستد و اجازه میخواهد چند روزی میگذرد
روزی بنگارنده مینویسد مدیر مسئول روزنامه را معین نمائید تا اجازه نامه صادر شود
چون بملاحظات نمیخواهم بنام خودم باشد و بهمین ملاحظات چندین سال است گرفتار
زحمات فوق العاده هستم دلم میخواهد از هر راه بملت خود خدمت کرده باشم و ملاحظات
دارم که نمیتوانم هر کار را که شروع میکنم ظاهراً باسم خودم باشد در این مقام هم
بادوستان مشورت نموده میگویند چون هنوز برای افراد ملت آزادی نیست و منحصر
است آزادی بوکلای مجلس بهتر این است روزنامه در تحت نظر هیئتی از وکلای مجلس
باشد که هر چه میخواهند بنویسند برادرم میگوید بهتر آنست مجلسی تشکیل بدهیم
از ده نفر چند نفر آقایان مؤسین روزنامه باشند و چند نفر از آقازادگان میگویم
آقازادگان هواهای دیگر بر سردارند و دخیل شدن آنها در اینکار رشته کار را از دست
ما میگیرد جواب میدهد هرگز این تصور را ننمائید در آخر این مذاکره ملک المتکلمین
وارد شده داخل صحبت میگردد و درخواست مینماید او را هم شرکتی در روزنامه
مجلس بدهم سکوت میکنم چونکه باید در قبول خواهش او رضای دیگران را که دخالت

فصل نهم

دارند جلب نمایم و بعد جواب بدهم ملك المتكلمين تصور میکند نمیخواستم اورا شرکت بدهم از این جهت دلتنگ میگردد از طرف دیگر برادرم میرود با آقا سید عبدالله در باب روزنامه حرف میزند و خبر میآورد که از طرف آقا سید عبدالله آقا میرزا محسن دخیل باشد و اگر بخواهیم مدیر مسئول هم بدولت معرفی نمائیم هم او باشد که با خانوادۀ مسابقه موافقت دارد نگارنده بشیر الملك مینویسم که این روزنامه در تحت نظارت هیئتی خواهد بود ولی اگر لازم است نام مدیر مسئول را در اجازه نامه بنویسند. آقا میرزا محسن خواهد بود بعد از چند روز بشیر الملك دستخط شاه را بمن میدهد «باین مضمون جناب اشرف صدراعظم چون پیشرفت امور دولتی و مملکتی پیوسته منظور نظر معذات اثر ما است و طبع جراید صحیحه یکی از وسایل ترقی دولت و ملت است لهذا مقرر میفرمائیم که از این تاریخ روزنامه موسوم بمجلس طبع و نشر و مقالاتیکه مفید بحال دولت و ملت است در آن مندرج گردد» این اجازه با رعایت دو شرط که لازم و ملزوم صحت هر جریده است مرحمت میشود اولاً باید مدیران روزنامه باسم و رسم معین باشد و ثانیاً مدیر مذکور ملتزم شود فصولی که برخلاف مصالح عامه و مضر بحال دولت و ملت است طبع و نشر ننماید و مرتکب تمهت و افترا و غیره که موافق قوانین شرع انور مستلزم مجازات است نشود والا بمنحکمه عدلیه جلب و مورد مؤاخذه خواهد بود و بعد از رسیدگی در صورت لزوم روزنامه هم توقیف خواهد شد ششم شهر شعبان یونتئیل هزار و سیصد و بیست و چهار بعد شرحی از طرف صدراعظم بوزیر مطبوعات نوشته شده که اجازه طبع روزنامه با آقا میرزا محسن مرحمت فرمودند شما هم تصویب کنید که جاری گردد مسرور میشوم و میگویم ترتیب دائر کردن روزنامه را بدهم و آقا میرزا محسن هم اگر چه دخالت در کار نخواهد داشت ولی بهینکه من اسم اورا دادم نوشتند مسرور خواهد بود در آخر مجلس بشیر الملك میپرسد شما بغیر از من با دیگری هم صحبت اینکار را داشته اید میگویم خیر نسخه روزنامه نزد شما بوده است میگوید چیزی شنیده ام ولی عجالتاً محرمانه باشد میپرسم چیست میگوید دبیر حضور در صدد بوده است غیر از این دستخط و دستخط مخصوصی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن بگیرد که روزنامه

مقدمات مجلس شورای ملی و مرگ شاه

اساساً راجع باو است میگویم باور نمیکنم زیرا که آقا میرزا محسن شاید خودش هم خبر ندارد که من اسم او را نوشته‌ام چگونه در این صدد بر میآید فقط دو روز پیش در خانه ما این مذاکره شد و او هم حاضر نبود گفت پس بدانید اینکار شده است و دستخط دیگر را هم صادر کرده‌اند شاه هم تصور کرده این تاکید همان دستخط اول است که بتوسط من صادر شده و من خبردار شدم چون از اصل قضیه آگاه بودم و میدانستم ترتیب از چه قرار است کار راجع بشما است و اسم آقا میرزا محسن محسن مصلحت برده شده آنهم نزد صدراعظم نه نزد شاه گفتم عجالتاً آن دستخط توقیف باشد تا من شما را ملاقات کنم و تعجب کردم که اگر لازم بود دستخطی هم از شاه باسم آقا میرزا محسن باشد خود شما بمن اطلاع میدادید آنطور دستخط صادر میکردم حالا این ترتیب که بی خبر من آن اقدام شده جای تعجب است بدیهی است مشیرالملک حق دارد دلتنگ شود که منشی حضور شاه بی اطلاع صدراعظم و مشیرالملک در کاری که مستقیماً آنها دخالت داشته‌اند دخالت کند و دستخط صادر نماید میگویم من اطلاع ندارم البته غرضی داخل اینکار شده است باید فهمید چیست دنبال میکنم و خبر میدهم که این طراری را می کرده است از آنجا بیرون آمده بمملک المتکلمین و برادرم بشارت صدرر دستخط شاه را میدهم اظهار مسرت میکنند من محرمانه با آنها مذاکره میکنم که طراری رفته است دبیر حضور را دیده بی اطلاع مشیرالملک دستخطی از شاه باسم آقا میرزا محسن صادر کرده است هرچه فکر میکنم کار کیست نمیدانم ملک میگوید غریب است و اظهار مسرت مینماید میپرسد حالا آن دستخط چه شده میگویم سپردیم توقیف باشد بمحض شنیدن این حرف در فکر فرو میرود بطوریکه معلوم میشود کار خودش بوده است میگویم مولانا مبادا کار شما باشد زیرا در مجلس مذاکره بریروز غیر از برادرم و شما کسی نبود میسند نمیتواند انکار کند و اگر امشب هم انکار کند فردا معلوم خواهد شد میگوید بلی من کردم میپرسم برای چه جواب میدهد آنروز خواستم شریک شوم مرا شرکت ندادید منم رفتم این ترتیب را کردم تا خدمتی با آقا میرزا محسن شده باشد و او مرا شریک کند میگویم روزنامه مال من است بردن نام دیگری بنا بر مصلحتی بوده است که میان ما مقرر شده دستخط آنرا که من صادر کرده‌ام شماره اولش

فصل نهم

را من نوشته‌ام و حالا باید من خود تأسیس شرکت نمایم اینکار که شما کرده‌اید مخالف شرع و عرف و انصاف بوده امت ملک می‌رود من شرح واقعه را بمشیرالملك مینویسم و همانشب هم بیرادرم میگویم دیدی بمحض اینکه اسم آنها را آوردم چنین تقلب ظاهری با ما نمودند اظهار خجلت نموده میگوید گمان میکنم آقا میرزا محسن خود بیخبر باشد و اینکار را ملک المتکلمین بی اطلاع او نموده باشد میگویم باور ندارم هرچه شده است با اطلاع همه آنها بوده است که چون دیده اند اینکار را من میکنم و آنها باید تبعیت داشته باشند این تدبیر را نموده اند که خود را اصالت داده و دست ما را کوتاه نمایند و افسوس میخورم که اینکار مهم هم خراب شد فردای آنروز آقا میرزا محسن می‌آید و میگوید ملک بی اطلاع من اینکار را کرده است اما معلوم است که دروغ میگوید صحبت زیاد میشود و اظهار میکند که روزنامه مال شماست من حقی ندارم آن دستخط را که آوردند میدهم بشما میگویم پایه اینکار از محور خود خارج شد و رفقای شما تصور کردند يك فايده مالی در اینکار هست خواستند که فايده اینکار را هم مثل باقی کارها بخود اختصاص بدهند خلاصه هرچه اصرار میکنند که من شريك باشم و کمکهای قلمی بآنها بدهم چون میدانم فايده ندارد قبول نمیکنم آنها هم تعرض مرا مفتنم شمرده میروند دستخط درم را گرفته روزنامه مهملی دایر میکنند رفقای منم که قرار بود شريك اینکار باشند و خرج روزنامه را بدهند و مساعدت قلمی هم نمایند منصرف میشوند آقا زادگان چندی با هم کار میکنند و بعد از آنکه در شماره اول روزنامه اسم آقا میرزا محسن نوشته شد و شهوت تمام گشت قراردادی با میرزا محمد صادق طباطبائی داده مدیری روزنامه را با او واگذار میکنند و روزنامه مضاف بمجلس بصورتیکه اسباب انزجار خاطر آزادیخواهان است تأسیس میشود در صورتیکه من میخواستم بدستیاری جمعی از دانشمندان که مخبر السلطنه و مشیرالملك هم جزو آنها هستند روزنامه موصوف بمجلس دائر کنم و مجلس را از روی آنروزنامه تصحیح نمایم خلاصه نگارنده دستخط شاه را ضبط کرده و خلطه و آمیزش خود را با آن جمع بعد از این واقعه قطع نموده آنها را بخیال خود میگذارم بعد معلوم میشود این اقدام آقا زادگان